تنوع يا وحدت فرهنگي در جامعه جهاني مهدوي

محمد باقر رباني

چکيده

فرهنگ جهاني درعصر جهاني شدن، از مفاهيمي است که توجه بسياري از انديشوران را به خود جلب كرده است. در اين نوشتار، در صددآنيم که با رويکرد اسلامي و با توجه به روايات عصر ظهور، فرهنگ جهاني را ترسيم كنيم؛ لذا ابتدا به توضيح مفاهيم پرداخته و سپس به سه استراتژي فرهنگي که عبارتند از: تنوع فرهنگي يا پلوراليسم فرهنگي، يکسان سازي يا امپرياليسم فرهنگي و وحدت در عين کثرت، اشاره خواهد شد و بر اساس استراتژي سوم که همان وحدت در عين کثرت است، به تبيين فرهنگ جهاني در عصر ظهور خواهيم پرداخت.

کليد و اژه‌ها: جهاني شدن، فرهنگ، تنوع فرهنگي، وحدت فرهنگي، يکسان‌سازي، امپرياليسم فرهنگي، جامعه جهاني مهدوي، وحدت در عين کثرت.

مقدمه

جهاني شدن، از مفاهيمي است که در حوزه‌هاي مختلف، از قبيل حوزه سياست، اقتصاد و فرهنگ، بررسي شده و از مهم‌ترين حوزه‌هاي آن، حوزه فرهنگ مي‌باشد.

از مباحثي که در اين حوزه مطرح مي‌شود، فرهنگ جهاني است که از زواياي گوناگون، بررسي شده و دربارة آن، مباحث و مطالبي بيان شده است؛ اما فرهنگ جهاني با رويکرد اسلامي و با توجه به روايات عصر ظهورحضرت مهدي عليه السلام و موعود گرايي اسلامي، بررسي نشده است. و ما در اين نوشتار، با توجه به فرهنگ مهدويت و ظهور مصلح جهاني که دراسلام مورد توجه مي‌باشد، به بيان فرهنگ جهاني خواهيم پرداخت؛ بنا‌براين، ابتدا به توضيح برخي مفاهيم خواهيم پرداخت.

مفاهيم

1. جهاني شدن

کلمه «جهاني»[1] بيش از چهارصد سال قدمت دارد؛ اما کاربرد جهاني و فراگير اين و اژه‌ها، «جهاني سازي» و «جهاني شدن»[2] بيش از سال 1960م نيست. و در سال 1961م و بستر،اولين فرهنگ لغت معتبر، براي دو و اژه «جهاني شدن» و «جهان گرايي»[3]، تعريف‌هايي ارايه کرد. [4]

اما جهاني شدن، از مفاهيمي است که هنوز تعريف دقيق از آن وجود ندارد و در آثار گوناگون مربوط به فرهنگ، سياست و اقتصاد، تعريف‌هاي متفاوت و گاهي متضاد از اين پديده عرضه مي‌شود، لذا اختلاف و ابهام، گريبان‌گير اين مفهوم شده است. اين ابهام و تناقض و اختلاف در تعريف جهاني شدن، از عواملي ريشه مي‌گيرد؛ يکي از اين عوامل، چند‌وجهي‌بودن پديدة جهاني‌شدن است. امروزه همه جوانب زندگي از اين فرايند جهاني‌شدن تأثير مي‌پذيرند؛ لذا فرايند جهاني شدن، هم اقتصادي است، هم سياسي و هم فرهنگي؛ بنابراين، تأکيد بر هر کدام از جنبه‌هاي اين فرايند، به تعريف‌ها و مفهوم‌سازي‌هاي خاص مي‌انجامد. البته نوپا بودن نظريه‌پردازي و مطالعات معطوف به جهاني‌شدن را هم مي‌توان عامل مؤثر ديگري در عرضه تعريف و مفهوم‌بندي‌هاي مهم و متناقض جهاني‌شدن به شمار آورد. در دهة نود، آثار پرشماري در موضوع جهاني‌شدن عرضه شده؛ اما نظريه‌پردازي دربارة اين پديده، قدمت چنداني ندارد. [5]

رابرتسون(1992م) جهاني‌شدن را چنين تعريف مي‌کند: «جهاني شدن، به عنوان يک مفهوم، هم بر فشردگي جهان اشاره دارد و هم بر تشديد و تراکم آگاهي از جهان در کل». [6]

گيدنز، جهاني‌شدن را چنين تعريف مي‌کند:

جهاني شدن را مي‌توان به تشديد روابط اجتماعي تعريف کرد، که مکان‌هاي دور از هم را به گو‌نه‌اي پيوند مي‌دهد که حوادث و رويدادهاي محلي،تحت تأثير رويدادهايي که کيلومتر‌ها و مايل‌ها با آن فاصله دارد، شکل مي‌گيرد و بر عکس. [7]

ديويد هاروي (1989)، نيزجهاني شدن را به معناي فشردگي زمان و فضا و کوچک شدن جهان تعبير مي‌کند. [8] و اترز(1995) هم جهاني‌شدن را اين گونه تعريف مي‌کند:

فرآيندي اجتماعي که در آن، قيد و بند‌هاي جغرافيايي که بر روابط اجتماعي و فرهنگي سايه افکنده است،از بين مي‌رود و مردم به طور فزاينده از کاهش اين قيد و بند‌ها آگاه مي‌شوند.[9]

کاستلز(1999) معتقد است:

جهاني شدن و اطلاعاتي شدن که به دست شبکه‌هاي ثروت، تکنولوژي و قدرت انجام مي‌گيرند، جهان ما را دگرگون مي‌سازند.[10]

هانتينگتون(1989) منظور از تمدن جهاني را نزديک شدن انسان‌ها از لحاظ فرهنگي به يک‌ديگر مي‌داند که باعث پذيرش ارزش‌ها، باورها، رفتارها، آگاهي‌ها و نهادهاي مشترکي مي‌شود که انسان‌ها در سراسر جهان دارند. [11]

بنابر آنچه ذکر شد، تعريف‌هاي عرضه شده از جهاني شدن، تنوعي چشمگير دارد و هر دانشمند، بر نکته‌اي، تکيه كرده است. رابرتسون (1992)، عنصر «آگاهي» را نقطه عطفي در فرآيند جهاني‌شدن مي‌داند؛ هاروي(1989)، مفهوم فشردگي زمان و فضا و کوچک شدن جهان را مطرح كرده است؛ و و اترز(1995) نابودي قيد و بند‌هاي جغرافيايي، کاستلز (1999) از اطلاعاتي شدن جهان و هانتينگتون (1989) از نزديک شدن انسان‌ها از لحاظ فرهنگي سخن مي‌گويد؛ لذا ارائه تعريفي جامع و کامل، از مفهوم پديدة جهاني‌شدن، کاري مشکل و دشوار است.

بنابراين جهاني شدن، فرايندي است که درآن، عنصر آگاهي، فشردگي زمان و فضا، از بين رفتن قيد و بندهاي جغرافيايي وجود دارد که ثمره آن، اطلاعاتي‌شدن جهان و نزديک شدن فرهنگ‌ها به همديگر مي‌باشد؛ لذا فرآيند جهاني‌شدن موجب يکي شدن و همسان سازي مطلق نمي‌شود و سرتاسر جهان، داراي آداب و رسوم و مراسم و جشن‌هاي و احد نمي‌گردد.

2. مهدويت

مهدويت، از آموزه‌هايي است که در دين اسلام، به آن اشاره شده است و مسلمانان معتقدند از نسل پيامبر اعظم صلي الله عليه و آله شخصي همنام پيامبر ظهور مي‌کند و جهان را از عدل و داد پر مي‌کند؛ همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است. مسلمانان ـ چه شيعه و چه اهل تسنن ـ کتاب‌هايي متنوع درباره مهدويت و روايات مربوط به آن نوشته‌اند و آن را از زواياي مختلف بررسي كرده‌اند.

موعود‌گرايي، از مفاهيمي است که در همة اديان وجود دارد و از ابتداي تاريخ بشر در ذهن مردم بوده است؛ زيرا در اديان آسماني قبل از ظهور اسلام، مشاهده مي‌کنيم که همگي از و قوع اين حقيقت خبر داده‌اند و حتي صفات مصلح و راه‌کار‌هاي اصلاحي او را نيز بيان كرده‌اند. در اديان مختلف چنين اعتقادي به نحو ملموس تجلي يافته و منجي با تعابير مختلفي چون «کاکلي» در آيين هندو، «مسيحا» در يهود و مسيحيت، «سوشيانت» در زرتشت و «مهدي عليه السلام » در فرهنگ اسلامي ياد شده است.

بنابراين، اديان يهود، مسيحيت، زرتشت، هندو، بودا و اسلام، همگي به يک منجي جهاني اعتقاد دارند. از معتقدات آن‌ها اين است که روزي، مصلح جهاني، جهان را پر از عدل و داد مي‌کند؛ لذا موعود‌گرايي و اعتقاد به مصلح، در همة اديان، مشاهده مي‌شود و به آن، اعتقاد دارند.

ما در اين نوشتار، بر اساس موعودگرايي اسلامي به فرهنگ جهاني مي‌پردازيم و با اين رويکرد، به بيان فرهنگ جهاني خواهيم پرداخت.

3. فرهنگ و مؤلفه‌هاي آن

فرهنگ را از زواياي مختلف تعريف و بررسي كرده‌اند؛ اما به نظرمي رسد بايد آن را با يک نگاه فلسفي مطالعه و کاوش كنيم؛ بنابراين، برخلاف رغم وجود خرده فرهنگ‌ها، فرهنگ، يک معرفت مشترک است؛ زيرا خرده‌فرهنگ‌ها علاوه بر تفاوت‌ها، اشتراکاتي با فرهنگ عمومي جامعه دارند؛ لذا فرهنگ، يک معرفت مشترک است و بايد به آن، نگاهي يکپارچه داشت و مؤلفه‌هايي براي آن ذکر كرد.

فرهنگ‌شناسان، به‌دليل بي‌اعتنايي به مباحث فلسفي و شبه فلسفي، تعريف‌هايي متعدد از فرهنگ ارائه كرده‌اند. ما در اين نوشتار، با يک نگاه فلسفي به فرهنگ، فرهنگ را به لايه‌هاي مختلف که عبارتند از: جهان بيني، ارزش‌ها، هنجارها و نمادها تقسيم كرده و قائل به تقدم و تأخر و لايه لايه بودن هر يک از اين مؤلفه‌ها مي‌باشيم.[12]

جهان بيني «باورها»

اولين مؤلفه و زيرين‌ترين لايه فرهنگ، جهان بيني است. جهان‌بيني و باورها، نوع نگاه به جهان، جامعه و انسان را ترسيم مي‌کند.[13]

جهان بيني، يک سلسله اعتقادات و بينش‌هاي کلي هماهنگ دربارة جهان و انسان و به‌طور کلي درباره هستي است.[14]

باورهاي انسان، بر ارزش‌ها، شيوة زندگي و تجليات فکري او اثر مي‌گذارد؛ لذا باورها جوهرة يک فرهنگ محسوب مي‌شوند. مجموعه باورها، رابطه انسان با مرگ را تعيين كرده و مراحل مختلف زندگي را تنظيم مي‌کند، تفاوت ميان امور مطلوب و نامطلوب را و اضح كرده و به تلاش‌هاي انسان در زمينه‌هاي فکري و معنوي و مادي معنا مي‌دهد.[15]

ارزشها

دومين مؤلفه فرهنگ، ارزش‌ها است که برآمده از جهان بيني است؛ يعني نمي‌توان در ساحت جهان‌بيني، به‌گونه‌اي انديشيد و در ساحت ارزش، به‌گونه‌اي متفاوت. ارزش‌ها، ملاک داوري است و بين خوبي و بدي، زشتي و زيبايي و درستي و نادرستي، ارزش‌گذاري مي‌کند.[16]

ارزش، توصيف کننده چيزهايي است که بايد باشد؛ بر‌خلاف مفهوم باور که توصيف کننده آن چيزهايي است که هست. ارزش‌ها، معيارهاي مشترک براي قضاوت هستند و اين‌که چه چيزي درست و چه چيزي نادرست است؛ لذا ارزش، معياري است که مردم، مطلوبيت، جذابيت، زيبايي و خوبي چيزي يا شخصي را ارزيابي مي‌کنند و آن را راهنماي زندگي اجتماعي خود قرار مي‌دهند.[17]

هنجارها يا الگوهاي رفتاري

سومين مؤلفه و لايه فرهنگ، هنجار‌ها است. هنجار، يکي از مفاهيم کليدي و مرکزي در جامعه‌شناسي به شمار مي‌آيد. هنجار، و اژه‌اي است که معادل کلمه «نُرم[18]» به‌کار رفته است. نرم در زبان لاتين و يوناني، به معناي مقياس است؛ يعني هر چيز که بخواهد در يک شبکه کلي‌تر قرار بگيرد، بايد با آن شبکه، مقياسي متناسب داشته باشد.

وقتي انسان بخواهد ازدواج کند، براساس يک سلسله قواعد مثل خواستگاري، شيريني‌خوران، صيغه محرميت و مهريه عمل مي‌کند. يا وقتي انسان بخواهد وارد دانشگاه يا يک محيط علمي يا وارد يک محيط کاري بشود، قواعد رفتاري متناسب با آن را کاملاً رعايت مي‌نمايد.[19]

اين قواعد و ضوابط رفتاري، همه هنجار هستند. طرز سلام کردن، طرز تعارف و احترام، طرز غذا خوردن، طرز لباس پوشيدن و طرز صحبت کردن، اين‌ها همه هنجارهايي هستند که در کليه شؤون زندگي انسان‌ها وجود دارد و افراد جامعه، آن قواعد را رعايت مي‌کنند.[20]

لذا از هنجار، قاعده و قانون استفاده مي‌شود، تا افراد جامعه به آن رجوع کنند. لالاند،[21] هنجار را اين گونه تعريف مي‌کند: «نوع ملموس يا فرمول مجرد آنچه بايد باشد؛ از اين رو معاني آرمان، هدف، قاعده و مدل، از آن استفاده مي‌شود».[22]

الف. هنجارهاي پايدار و ناپايدار

برخي هنجارها، از نظر زمان، عمري طولاني‌تر دارند، تا جايي که عمر آن هنجارها، از عمر انسان بيشتر يا حتي از چندين نسل هم بيشتر است؛ اما برخي ديگر از هنجارها، داراي عمر و مدت کوتاهي هستند و زودگذرند؛ بنابراين، مد[23] از نوع هنجارهاي زودگذر و داراي عمر کوتاه و سنت[24] يعني هنجارهايي که حتي چند نسل مي‌ماند، از نوع هنجارهاي پايدارتر به شمار مي‌آيند و به تدريج، سنت، جزئي از فرهنگ مي‌شود.[25]

ب. برخي هنجارها، جنبه الزامي ندارند؛ مانند طرز غذا خوردن و بعضي ديگر جنبه الزامي دارند، مثل عبارات و ترک محرمات؛ براي نمونه در اسلام، طيف حرام، مکروه، مباح، مستحب و و اجب را داريم.[26]

اما در اين نوشتار وقتي از هنجار صحبت مي‌شود، منظور هنجارهاي الزامي است، نه مطلق هنجارها.

نمادها

چهارمين مؤلفه فرهنگ، نماد است که اين نماد جزء لاية رويين فرهنگ مي‌باشد. نماد، شامل کلامي و غير کلامي است. نماد کلامي هم نوشتاري و هم گفتاري است و نمادهاي غير کلامي، شامل حرکات و اداهاي رفتاري، اشارات، نشانه‌ها و علائم، موسيقي، معماري، هنر و طراحي است. اين موارد به اين دليل نماد ناميده مي‌شوند که معرّف سطح زيرين فرهنگ هستند و عطف به جهان بيني‌ها و ارزش‌ها مي‌باشند.[27]

استفاده از نمادها، از و يژگي‌هاي بارز انسان‌ها است. تنها انسان‌ها در تکوين زبان‌ها موفق شده‌اند و به‌واسطه همين زبان‌ها، انسان مي‌تواند عبارات معنا‌داري را ساخته و مبادله کند. انسان‌ها، نه تنها عبادات معنادار زباني را ساخته، بلکه بر ساخت‌هاي غير زباني، شامل آثار هنري و انواع گوناگون اشياي مادي، القاي معنا مي‌کنند؛ اما حيوانات مي‌توانند انواع مختلف علائم را ارسال و به آن‌ها پاسخ دهند.[28]

ايما و اشاره، حرکات و اداها، يک نماد است؛ معماري، شهرسازي و نوع لباس پوشيدن، يک نماد است. به لحاظ فلسفي، هر نماد بيانگر و معرف لايه‌هاي زيرين مي‌باشد؛ اما گاهي اوقات، انسان نمادي را انتخاب مي‌کند که مخالف لايه‌هاي زيرين مي‌باشد. البته اين مطلب، مي‌تواند عوامل متعددي داشته باشد؛ گاهي از روي مصلحت، گاهي از روي اغوا، گاهي به دليل ترس و گاهي به سبب عدم آگاهي است؛ بنابراين، انسان نمي‌تواند بگويد من در لايه‌هاي زيرين مذهبي هستم؛ اما درشهرسازي يا معماري، غربي عمل مي‌کنم و کاري ندارم که معماري‌ام اشراف دارد يا نه، حريم دارد يا نه؟[29]

آنچه انديشوران، در تعاريف فرهنگ ذکر كرده‌اند، يک نگاه جامعه‌شناختي يا روان‌شناختي يا تاريخي به فرهنگ مي‌باشد يا فرهنگ را از نظر زماني، به حال يا آينده تقسيم كرده‌اند؛ و لي در هيچ يک از تعاريف فرهنگ، تقدم يا تأخري براي مصاديق و مؤلفه‌هاي آن قائل نشده‌اند؛ به نظر مي‌رسد نگاه صحيح آن باشد که به فرهنگ، يک نگاه فلسفي كرد و براي مؤلفه‌هاي آن، تقدم و تأخر قائل شد؟ بنابراين، متقدم‌‌ترين مؤلفه فرهنگ، جهان بيني و باورها است، و بعد، ارزش‌ها و هنجارها قرار دارد و در نهايت، نماد‌ها قرار مي‌گيرند؛ لذا لايه‌هاي زيرين فرهنگ عبارتند از: جهان‌بيني، ارزش‌ها و هنجارها و لايه رويين فرهنگ، شامل نماد خواهد شد. ما، اين نگاه و تعريف را برتر از تعاريف ديگر مي‌دانيم و با اين نگاه، به ادامه تحقيق مي‌پردازيم.

استراتژي فرهنگي در فرهنگ جهاني

اکنون به بررسي سه استراتژي فرهنگي در فرهنگ جهاني اشاره كرده و آن‌ها را بيان مي‌نماييم؛ آن سه استراتژي فرهنگي راکه مي‌توان در فرهنگ جهاني بررسي كرد، به شرح ذيل مي‌باشد:

1. استراتژي تکثرگرايي فرهنگي:[30] استراتژي تکثر‌گرايي فرهنگي يا سياست موزائيکي فرهنگي، امکان رشد و گسترش خرده فرهنگ‌ها را کنار يک‌ديگر به صورت هم‌عرض فراهم مي‌کند.

2. استراتژي يک‌شکلي فرهنگي يا يکسان سازي فرهنگي:[31] استراتژي يک شکلي فرهنگي، در صدد يگانه سازي فرهنگي در عرض جامعه است.

3. استراتژي وحدت در تکثر فرهنگي (وحدت در عين کثرت): استراتژي وحدت در تکثر‌فرهنگي، ضمن تاکيد بر مشترکات فرهنگي، امکان تکثير خرده فرهنگ‌هاي مختلف را در چارچوب نمادي مشترک مجاز مي‌داند.[32]

الف.کثرت‌گرايي فرهنگي

بر اثر مقاومت‌هاي فرهنگ‌هاي غير‌غربي و ظهور جنبش‌هاي مختلف فکري ـ فرهنگي و سنت‌گرا در اواخر قرن بيستم، زمينه نظريه‌پردازي درباره کثرت‌گرايي فرهنگي در سطح جهان فراهم شده و عرصه فرهنگي جهان کنوني، عرصه‌اي پلوراليستي شده است.

امروزه، دولت‌هاي غربي براي مهاجران و اتباع جديد خود، حقوق فرهنگي قايل شده‌اند؛ براي نمونه براي سامان‌دهي امور مهاجراني که 9٪ جمعيت انگلستان را تشکيل مي‌دهند، از ايده دولت«تک فرهنگي» دست کشيده‌اند و تلاش كرده‌اند هويت ملي را به گونه‌اي تعريف کنند که تنوعات مذکور را در خود جاي دهد، از اين رو در انگلستان براي تدريس مسايل ديني در مدارس و ايجاد نماز‌خانه در محل‌هاي کار و مانند آن اقداماتي صورت گرفته است.

اعلاميه جهاني تنوع فرهنگي که در سي و يکمين اجلاس عمومي يونسکو در نوامبر سال 2001م به تصويب رسيد، شامل چهار بخش است که هر بخش آن سه ماده دارد. بر اساس بخش نخست، تنوع فرهنگي، به عنوان ميراث مشترک بشري معرفي شده که منشأ خلاقيت و ابداع ميان انسانها است و براي بشر، همان اهميت را دارد که تنوع زيستي براي زندگان، داراي اهميت است و براي اين‌که انسان‌هايي با فرهنگ‌هاي متنوع، بتوانند به شيوه‌اي سازگار کنار يک‌ديگر زندگي کنند، از تکثر‌گرايي گريزي نيست.[33]

سازمان آيسسکونيز، در آذر سال 1383مطابق با دسامبر سال 2004م در الجزاير تشکيل شد. اين سازمان، موضوع تنوع فرهنگي را با حضور وزراي فرهنگ و هيأت‌هاي فرهنگي- علمي شرکت‌کننده به بحث و گفت‌‌و‌گو گذاشته و آن را تصويب كرد. در اين بيانيه، آمده است براي صيانت از تنوع و کثرت فرهنگي، راه ديگري جز تمسک به گفت‌و‌گو وجود ندارد و همه انسان‌ها بايد براي زندگي با يک‌ديگر با اراده‌اي آزادو بدون در نظر گرفتن عقايد مختلف خود، مصمم شوند؛ از اين رو، ما بايد در عين و ابستگي و تعلق به هويت فرهنگي و تمدني خويش، با ساير فرهنگ‌ها و تمدن‌ها تعامل داشته باشيم.[34]

تکثر گسترده دو جهاني شدن‌ها[35] و فرايند‌هاي بومي \_ جهاني، کليت فرهنگي را به يک تجزيه فرهنگي تبديل کرده است. اين روند فرهنگي، موجب ظهور ساختار‌هاي جديدي شده است که توليد‌کننده روند‌هاي هم زمان و در عين حال، متضاد در جهان معاصر هستند. ظهور روند‌هاي غير سکولار‌شدن در کنار سکولار شدن، ظهور پسامدرنيسم در کنار مدرنيسم، به‌ وجود آمدن هويت‌هاي سنت‌گرا در کنار هويت‌هاي مدرن‌گرا يا به وجود آمدن هويت‌هاي دو رگه در نسل جديد، نمودهايي از ظهور هم زماني‌هاي فرهنگي و هويتي است. جهان مجازي، با تأثير گرفتن از صنعت هم زمان ارتباطات، منشأ ظهور «فرهنگ‌هاي آني» و هويت‌هاي خلق الساعه شده است که در دوره محدودي شکل مي‌گيرند و با ظهور هويت‌هاي جديد، به سرعت از بين مي‌روند.[36]

نقد استراتژي تکثر گرايي فرهنگي

استراتژي تکثر‌گرايي فرهنگي در کشورهاي در حال توسعه، باعث ضعف انسجام اجتماعي مي‌شود و و فاق اجتماعي در اين جوامع ضعيف، محدود و شکننده مي‌گردد و تفاوت‌هاي فرهنگي، به اختلافات سياسي تبديل شده و موجب بي‌ثباتي اجتماعي مي‌گردد. علاوه بر اين‌که اين استراتژي، در کشورهاي پيشرفته نيز نتايج مطلوبي از خود نشان نداده است. نمونه بارز آن، کشور کانادا مي‌باشد.[37] بنابراين، از مهم‌ترين اشکال‌هاي تکثر فرهنگي، عدم انسجام اجتماعي در جامعه و بروز اختلاف و بي‌ثباتي در جامعه مي‌باشد. ثبات و انسجام يک جامعه، در صورتي محقق مي‌شود که افراد جامعه، داراي مشترکاتي باشند و اين اشتراکات، اعضاي جامعه را به همديگر نزديک کند. در جامعه‌اي که خرده فرهنگ‌ها با همديگر به آرامي زندگي مي‌کنند، وجود مشترکاتي نظير دين و مليت و .. . باعث انسجام آن‌ها با يک‌ديگر شده و مانع بروز اختلافات قومي و قبيله‌اي مي‌گردد.

ب. يکسان‌سازي فرهنگي

اين ديدگاه، يک ديدگاه افراطي به فرآيند جهاني‌شدن به شمار مي‌آيد. در اين ديدگاه که همان امپرياليسم فرهنگي است، سعي در يکپار‌چه کردن جهان بر اساس فرهنگ غربي يا بر اساس فرهنگ آمريکايي است.

گروهي از جامعه‌شناسان بر اين امر تأکيد دارند که نتيجة قطعي روند جهاني شدن، پديدة فرهنگ يکپارچه جهاني است که اين ديدگاه، منعکس‌کننده نظرية افراطي جهاني‌شدن است. پيش‌بيني اين گروه از متفکران اجتماعي اين است که دنيا، با يکپارچگي جديدي براساس «فرهنگ مردم پسند آمريکا» يا به طور عمومي، براساس «مدل مصرف‌گرايي غربي» خواهد شد؛ لذا تنها الگو و گروه مرجع قابل قبول در همة جهان، فرهنگ آمريکايي و غربي است.[38]

يک برداشت رايج و آشنا از جهاني‌شدن فرهنگ غربي، همان امپرياليسم فرهنگي است. از منظر اين ديدگاه، جهاني شدن، يعني ارادة معطوف به همگوني‌سازي فرهنگي جهان؛ پس بهتر است از جهاني کردن يا عبارت درست‌تر، غربي‌کردن جهان سخن گفت؛ لذا جهاني‌شدن، نه يک فرايند غير ارادي، بلکه نوعي تحميل فرهنگ غرب بر جهان غير غرب است که توسط عوامل و اراده‌هاي اقتصادي ـ سياسي نيرومند انجام مي‌شود.

نظريه‌پردازان امپرياليسم فرهنگي معتقدند در گسترش يک فرهنگ جهاني ترديدي وجود ندارد؛ و لي اين فرهنگ، همان ارزش‌ها، هنجارها و باورهاي غربي است. بر پاية نظريه امپرياليسم فرهنگي، جهاني‌شدن فرهنگي، چونان پديده‌اي جهاني و فراتاريخي و فراملي، نمودار مي‌شود؛ و لي در و اقع، چيزي جز صدور کالاها، ارزش‌ها و اولويت‌هاي شيوة زندگي غربي نيست.[39]

نظريه پردازان امپرياليسم فرهنگي، مدعي هستند که جهان، شاهد يک فرهنگ واحد است. اين فرهنگ جهاني که و جه غالب آن را فرهنگ مصرفي سرمايه‌داري و فرهنگ آمريکايي شکل مي‌دهد، فرهنگ‌هاي موجود را نابود و مستحيل مي‌کند؛ به طوري که ديگر تبادل، آميزش فرهنگي و گفت‌وگو، محلي از اعراب ندارد و عرصه فرهنگي جهان، درتسخير نيروهاي سرمايه‌داري جهاني است که کالا‌هاي فرهنگي خودرا به همة نقا ط جهان صادر مي‌کند.[40]

ترديدي نيست که فرايند جهاني‌شدن فرهنگي با گسترش فرهنگ و احد در سرتاسر جهان، نوعي همگوني جهاني پديد مي‌آورد؛ و لي فرهنگي که جهان را تسخير مي‌کند، در اصل، نسخه آمريکايي فرهنگ مصرفي نظام سرمايه‌داري است. هر‌چند عناصر غير آمريکايي را هم مي‌توان در اين فرهنگ شناسايي کرد، و جه غالب فرهنگ مورد نظر، آمريکايي است.[41]

معناي فرهنگ مصرفي، چيزي بيش از مصرف صرف است؛بلکه تمايل به مصرف، ارزشي نمادين پيدا مي‌کند، نه صرفا ارزشي مادي. اين فرهنگ، در جوامعي به دست مي‌آيد که در پي انباشت سرمايه هستند. اين‌ها مصرف‌کنندگان را به نحوي تقليد گونه، بر اين مي‌دارندکه بيش از نياز خود، تقاضا داشته باشند. در فرهنگ مصرفي، هم اقلام مادي و هم اقلام غير مادي؛شامل خويشاوندي، عاطفه و هنر، به صورت کالا در مي‌آيند؛ يعني ارزش آن‌ها بر پايه مبادله آن‌ها تعيين مي‌شود، نه براساس توليد يا مصرفشان.[42]

اين فرهنگ مصرفي که به و سيله ارتباطات و فن‌آوري الکترونيک، جهانگير مي‌شود‘ خود را عام نشان مي‌دهد؛ اما از يک منبع و احد که همان فرهنگ آمريکايي است، سرچشمه مي‌گيرد. فرهنگ جهاني، در مکاني معين توليد، و مانند هنر تقليدي در دنياي الکترونيک عرضه مي‌شود؛ لذا فرهنگي خاص و معين به صورت فرهنگ جهاني بي‌زمان و بي‌مکان در مي‌آيد.

اين فرهنگ مصرفي آمريکايي، در درجة نخست، از طريق توليد، توزيع و مصرف برخي محصولات شرکت‌هاي معتبر آمريکايي جهانگير مي‌شود و روز به روز بر شمار مصرف‌کنندگان آن، افزوده مي‌شود؛ لذا برخي پژوهشگران، امروزه از کوکاکولاريزاسيون و مک دونالديزاسيون سخن مي‌گويند و از سلطه کامل شرکت‌هاي آمريکايي بر فرهنگ جهان، ابراز نگراني مي‌کنند.[43]

اين تفکر مطلق‌گرايانه و جامع‌گرايانه، همه جهان را در مسير توسعه يک «فرهنگ و احد»[44] ارزيابي مي‌کند؛ لذا اين نوع نگاه، مستلزم دو نوع تصوير برداري از فرهنگ است:

1. فرهنگ‌هاي پراکنده دنيا در يک فرهنگ مسلط ذوب مي‌شوند و چتر اين فرهنگ و احد، در نهايت بر همة جهان گسترش مي‌يابد؛ لذا اين تصوير از جهاني‌شدن فرهنگي، به روندي اشاره دارد که موجب يکي‌شدن همة فضاي جهاني خواهد شد. در اين فضا همة جهان، يک مکان و احد خواهد بود؛ مکاني که همگان در يک فرهنگ مشترک زندگي مي‌کنند.[45]

2. فرهنگ‌هاي مختلف در مواجهه با يک‌ديگر قرار مي‌گيرند و فرهنگ‌هاي گذشته که در انزوا به سر مي‌بردند، در عصر جهاني‌شدن در تماس با ديگر فرهنگ‌ها قرار گرفته و نوعي تقاطع فرهنگي و در آميختن فرهنگي به وجود مي‌آيد. با اين نگاه، جهاني شدن، سبب به وجود آمدن نوعي «فرهنگ جهاني ترکيبي»[46] مي‌شود که هر کدام به فرهنگ ملت خاصي متعلق است.[47]

طرفداران افراطي جهاني‌شدن، در و اقع، به تصوير اول از جهاني‌شدن فرهنگ‌ها معتقد هستند. اينان، معتقدند فرهنگ جهاني، اقتصاد جهاني و قدرت جهاني، بر همة جهان مسلط خواهد شد. آن‌ها پيش‌بيني مي‌کنند فرهنگ مردم‌پسند آمريکايي، «فرهنگ مرکزي»[48] جهان خواهد شد و ساير فرهنگ‌ها، «فرهنگ پيرامون»[49] يا فرهنگ «نيمه پيرامون»[50] خواهند بود. از نظر آن‌ها، ميان فرهنگ‌هاي پيرامون، يک نوع جامعه‌پذيري و فرهنگ پذيري جديد براساس «روش زندگي آمريکايي» در حال شکل‌گيري است. بر اين اساس، ساير فرهنگ‌هاي غير آمريکايي، فرهنگ پيرامون تلقي شده‌اند که در فرهنگ آمريکايي ذوب خواهند شد.[51]

نقد

فيدرستون معتقد است اشکالات زيادي به اين نظريه افراطي از جهاني‌شدن و ارد است. اشکال مهم اين نظريه، آن است که اين فرض، مستلزم وجود دولت جهاني است و بدون وجود دولت جهاني، غير ممکن است فرهنگ مسلط جهاني به وجود بيايد؛ لذا چنين دولتي تاکنون تحقق نيافته و امکان تحقق آن، بسيار بعيد است. دکتر عاملي، در اين باره معتقد است: «حتي وجود دولت جهاني، پيش شرط کافي براي، «يکپارچگي فرهنگي» در سطح جهان نيست. بايد توجه داشت که «ريشه‌ها» و «بنيادهاي فرهنگي» و سوابق تاريخي يک ملت که ريشه در تجربه‌هاي متفاوت دارد، سايه و بلکه ريشه‌اي است که در جوهر شخصيتي و شناختي يک جامعه نفوذ عميق دارد».

وي، در ادامه مي‌افزايد:

نقدي که برطرفداران نظريه افراطي جهاني‌شدن و ارد است، نقد تفاوت‌هاي تاريخي ـ فرهنگي و ظهور تنوع فرهنگي جوامع و ملت‌ها است که نوعي «مقاومت فرهنگي»، يا «بازسازي فرهنگي» را به وجود مي‌آورد. اين، شکل جديدي از فرهنگ‌هاي بومي است که نه کاملاً بر فرهنگ بومي منطبق است و نه کاملاً بر فرهنگ جهاني؛ بلکه هويت جديدي است که محصول پرورش فرهنگ بومي-جهاني جديد است.[52]

علاوه بر آن، تا وقتي ريشه‌هاي اعتقادي، اجتماعي، اقتصادي و اقليمي فرهنگ جوامع يکسان نشود، آن جوامع، داراي فر هنگ و احد نخواهد شد. توسعه ارتباطات، برخي عناصر فرهنگي را در جوامع به هم نزديک مي‌کند؛ و لي تا ريشه‌هاي فرهنگي، يکسان نشود، فرهنگ و احد و يکسان در جوامع به وجود نخواهد آمد.[53]

به علاوه، اگر جهاني‌شدن به معناي عموميت‌يابي يا عام‌گرايي فرهنگ باشد، بايد و يژگي اساسي فرهنگ که تمايزگذاري و خصوصيت آفريني است را از دست بدهد؛ لذا اگر قرار باشد اين صورت‌هاي فرهنگي، عموميت يابند، ديگر مرز و تمايزي نمي‌ماند که بتوان آن‌ها را در جايگاه فرهنگ آمريکايي يا فرهنگ غربي متمايز کرد و تشخيص داد.[54]

کساني که جهاني‌شدن را به معناي عام‌گرايي و يکسان‌سازي مي‌دانند، روند انتشار فرهنگي را، روندي يک‌سويه مي‌دانند که از مرکز، يعني غرب، توليدشده و به سمت ساير نقاط جهان منتشر مي‌شود؛ اما نکته اين است که ما در جهان، شاهد روندهاي معکوسي نيز هستيم که از پيرامون به مرکزجريان دارد؛ براي نمونه بر سر سفره غربي‌ها انواع مختلفي از غذاهاي غير‌غربي که از شرق و غرب عالم آمده است، ديده مي‌شود و انواع غذاهاي ديگر كه براي مشتريان غربي طبخ مي‌کنند، وجود دارد.[55]

نکته ديگر اين‌که در فرايند جهاني شدن، درعين اين‌که اين فرايند، متضمن يک فرهنگ جهاني است، زمينه و امکان عرض اندام فرهنگ‌هاي ديگر را فراهم مي‌کند. در فضاي جهاني که حاصل فشردگي فضا و زمان است، سرمايه‌داري جهاني و خاص‌گرايي فرهنگي، نيروهاي مسلط هستند؛ و لي همه‌کاره نيستند. در دنياي معاصر، همه منابع فرهنگي از قبيل دين، موسيقي و فيلم و .. . در عرصه جهاني حضور مي‌يابند؛ هر چند نفوذ و تاثير يکي از آن‌ها بيشتر باشد.[56]

اين ادعا که در فرايند جهاني شدن، هر گونه تفاوت و امر خاص از جهان رخت بر خواهد بست، همه و اقعيت را بيان نمي‌کند، گر چه نمي‌توان مصرف جهاني کالا‌هاي فرهنگي غرب و فرايند مک‌دونالديزاسيون را ناديده گرفت، اينها تصويري ناقص از عرصه فرهنگي جهان است. فرايند جهاني‌شدن به همگوني فرهنگي و تنوع زدايي مي‌انجامد؛ و لي نوع ديگري از همزيستي‌ها، آميزش‌ها، تفاوت‌ها و خاص‌ها را هم پديد مي‌آورد؛ لذا شماري از نظريه‌پردازان مدعي هستند فرايند جهاني‌شدن، رابطه‌اي جديد ميان امر خاص و امر عام بر‌قرار مي‌کند. اينان، معتقدند قلمرو فرهنگي جهان معاصر، هم دربرگيرنده عاميت و همگوني است و هم دربرگيرنده خاصيت و ناهمگوني. جهاني‌شدن، در عين حال که خاص‌ها را از ميان برمي‌دارد، زمينه مناسبي هم براي باز‌سازي و احياي خاص‌ها فراهم مي‌کند؛ بنابراين، بايد از رابطه‌اي ديالکتيک ميان خاص ـ عام و جهاني ـ محلي سخن گفت؛ نه از جهاني‌شدن فرهنگ و همگوني فرهنگ.[57]

نکته‌اي که فيدرستون در نقد افراطي‌گراها ذکر كرد اين بود که فرهنگ جهاني، مستلزم وجود دولت جهاني است و اين دولت، هنوز تحقق پيدا نکرده و بعيد است محقق شود. اولاً: نظر او که فرهنگ جهاني، مستلزم دولت جهاني است، نکته‌اي قابل تأمل است؛ چرا که ممکن است دولت، جهاني باشد؛ و فرهنگ، جهاني نباشد؛ چون لازمه هر فرهنگ، تمايز پذيري و تفاوت است و ملازمه‌اي بين دولت جهاني و فرهنگ جهاني وجود ندارد و اصل ملازمه قابل خدشه مي‌باشد؛ اما اين‌که وي معتقد است بعيد است دولت جهاني محقق شود، اين هم قابل تأمل مي‌باشد؛ چراکه چه بعدي دارد از نظر سياسي، يک نظام سياسي و يک دولت جهاني در عالم وجود داشته باشد ؟ بلکه در نظام سياسي اسلام و در عصر حکومت مهدوي، بر اساس رواياتي که به ما رسيده است، حکومت حضرت مهدي عليه السلام يک حکومت و احد جهاني در حوزه سياست مي‌باشد و سرتاسر عالم را خواهد گرفت. البته اين، به اين معنا نيست که حکومت و دولت‌ها و قوميت‌ها از بين برود؛ بلکه با وجود دولت‌ها و حکومت‌ها، مي‌توان يک نظام سياسي و احد، درعالم مشاهده كرد.

ثانياً: وجود دولت جهاني هم مستلزم فرهنگ جهاني نيست؛ زيرا همان طور که ذکر شد، از مشخصه‌هاي فرهنگ، وجود تنوع و تفاوت است. به علاوه هر جامعه، داراي زمينه‌ها ي تاريخي و فرهنگي متفاوت است. در عصر جهاني، با اين همه ابزارهاي ارتباطي که وجود دارد، نمي‌توان قائل شد که تفاوت‌ها از بين مي‌رود و همه جوامع داراي يک فرهنگ مشترک مي‌شوند؛ بلکه خاص‌ها و تفاوت‌هاي فرهنگي نيز خود را تقويت مي‌کنند.

ثالثاً: نقش دين در فرايند جهاني‌شدن، مورد غفلت قرار گرفته است. در جوامعي که دين وجود دارد و مردم آن، به دين پايبند مي‌باشند، هر چند که و سائل ارتباطات از قبيل اينترنت و ماهواره و .. . به آموزه‌هاي ديني و باورها و ارزش‌ها و هنجارهاي يک جامعه حمله کنند و بخواهند باورها و ارزش‌ها راتغيير دهند و همه را يکي بکنند، اما عنصر دين مانع به وجود‌آمدن يکسان‌سازي در يک جامعه مي‌شود.

پس اين‌که تصور کنيم بر اثر فرهنگ جهاني، کشور- ملت‌ها جذب و احد‌هاي بزرگ‌تر و جذب يک دولت جهاني مي‌شوند و اين‌که تصور کنيم فرهنگ جهاني به توليد فرهنگي مي‌پردازد که خصلت همگن‌کننده خواهد داشت، يک تصور نادرست و غلط مي‌باشد؛ لذا فرهنگ جهاني را نبايد تجلي و نماد همگن‌سازي دانست.[58] انديشه فرهنگ جهاني، خواستار بر پايي يک فرهنگ و احد و متحدالشکل جهاني نيست و نمي‌خواهد همساني ايجاد کنند و تمام تفاوت‌ها را کنار نهد؛ بلکه اين انديشه، با يکسان‌سازي مخالف است.[59]

بنابراين، امکان تحقق يکسان‌سازي فرهنگي يا يک شکلي فرهنگي، امري تقريباً محال است؛ زيرا در اکثر جوامع و کشورها، خرده فرهنگ‌هاي مختلف و متنوع، جمعيت انبوه، سرعت زياد جريان اطلاعات و مهاجرت وجود دارد، که اين عوامل، هر کدام مي‌توانند مانعي بر سر راه سياست يکسان‌سازي فرهنگي باشند. به علاوه خاص‌گرايي‌هايي که در جهان، به وجود آمده است، خود عامل ديگر مقابل يکسان سازي فرهنگي به شمار مي‌آيد.[60]

ج. وحدت در عين کثرت

به جاي آن‌که چند گانگي را در تقابل با وحدت قرار دهيم، موضعي بينابيني اختيار کنيم و در جست‌و‌جوي وحدت در عين کثرت باشيم. با چنين موضع و ديدگاهي، تلفيق‌هاي دورگه و صورت‌هايي که ضمن تأمين و حدت، جنبه‌هاي ويژه را نيز محو نمي‌کنند، پا به عرصه حيات خواهند گذاشت.[61]

تنوع و تکثر فرهنگي از سويي و ظهور فرهنگ مشترک بشري، هر کدام به عنوان و جهي از فرايند جهاني‌شدن در بخش فرهنگ است. در اين فرهنگ، از طرفي شاهد پذيرش گسترده اصول اساسي حقوق انساني هستيم، که رفته‌رفته به‌صورت اصول جهاني در مي‌آيند و مردم سرتاسر جهان مي‌توانند به درک آن‌ها نايل آيند و خواستار اجراي آن‌ها دربارة خودشان باشند، از طرف ديگر شاهد پذيرش کثرت و تنوع فرهنگي هستيم که عرصه‌هاي جهاني را به رستاخيزي از فرهنگ‌هاي محلي و بومي مبدل کرده است. و اقعيت کثرت‌گرايي فرهنگي جهان کنوني، نشانگر عدم مطلوبيت و امکان‌ناپذيري يکسان‌سازي است. برخي معتقدند امروزه ايده «يک ملت يک فرهنگ» به شکست انجاميده و از پذيرش تنوع و گوناگوني، گريزي نيست.[62]

با نفوذ‌پذير‌شدن مرزها در فرايند جهاني‌شدن و افزايش برخورد‌هاي فرهنگي، آگاهي انسان‌ها از عناصر فرهنگي ديگر، مانند هنجارها، ارزش‌ها و آداب بيشتر مي‌شود. در چنين شرايطي، باور داشتن به برتري دنياي خاص و دفاع از درستي مطلق آن برابر فرهنگ‌هاي ديگر، بسيار دشوار مي‌شود؛ بنابراين، در فرايند جهاني‌شدن، فضاي امن و خلوت فرهنگ‌ها نيز از بين مي‌رود و در فضاي بسيار و سيع زندگي اجتماعي، فرهنگ‌هاي مختلف، به آساني گسترش و جريان مي‌يابد و هر فرهنگي، به ناچار در فضايي قرار مي‌گيرد که عرصه حضور و ابراز وجود فرهنگ‌هاي ديگر هم وجود دارد.[63]

فرهنگ جهاني، نمي‌خواهد فرهنگ‌هاي ديگر را در حد پژواک خود تنزل دهد و سعي ندارد عنصر غير‌خودي و بيگانه را ناديده بگيرد؛ بلکه مي‌كوشد عنصر پيوند‌دهنده را بيابد، تا بتواند ارتباط بر قرار سازد و خصوصيت و و يژگي هر فرهنگ، بر جاي بماند. تنوع فرهنگ‌ها با فرهنگ جهاني در تضاد يا وحدت نيست. فرهنگ‌ها، مانند رودهاي گوناگون هستند که بر يک اقيانوس مي‌ريزند. هدف اين جريان، يکساني نيست؛ بلکه وحدت در عين کثرت است.[64]

جهان‌گستري، راه را براي کساني که اقليت ناميده مي‌شوند و مي‌خواهند صدايشان شنيده شود، هموار ساخته است؛ لذا پديده چند‌فرهنگي مفهومي تناقض‌نما است كه هم بيانگر تنوع است و هم و حدت. تنوع، لازمه جهان‌گستري است و دلبستگي‌هاي محلي و هويت‌هاي خاص را مجاز مي‌شمارد. در عين حال، مستلزم وحدت نيز هست؛ زيرا ترويج‌دهندة مفهوم دهکده جهاني است. انسان، بدون بهره‌مندي از ميزاني از و حدت، نمي‌تواند بقا داشته باشد. از سوي ديگر بدون وجود تنوع، همساني غلبه خواهد يافت.[65]

بنابراين، جهاني‌شدن در حيطه فرهنگي، مانند سکه دو‌رويي است که يک روي آن، تاکيد بر عناصر مشترک بشري تحت عنوان مذهب و انسانيت است؛ اما روي ديگر آن، ناهمگني، تنوع و کثرت گرايي است.[66]

جامعه متکثر فرهنگي، در صورتي مي‌تواند وحدت و کثرت را با يک‌ديگر آشتي دهد که وحدت را با همساني مغالطه نکند و خواهان همساني فراگير فرهنگي بين اعضاي خود نباشد و وحدت را از بطن کثرت، ايجاد کند. جوامع معاصر، بايد روش‌هاي عملي و مقبول را بيابند تا بتوانند ضرورت‌هاي برخاسته از وحدت و کثرت را با هم آشتي دهند. جامعه، در صورت نداشتن وحدت و انسجام، نمي‌تواند به مثابه اجتماع و احدي عمل کند. جامعه، به وحدت و انسجام نياز دارد، تا بتواند کانوني را براي خود‌آگاهي جمعي ايجاد کند و احساس تعلق مشترک را اعتلا بخشد و روحيه هويت مشترک ملي راتقويت کند.[67]

جامعه، بايد وحدت و انسجام را تأمين کند؛ و لي نمي‌توان نيازهاي بر خاسته از کثرت را ناديده گرفت. تلاش براي بر‌چيدن کثرت در زير لواي همگون سازي، داراي نتيجه معکوس و مستلزم پرداخت خسارت‌هاي اخلاقي و سياسي نامطلوب است؛ و اسباب ناامني و بدگماني بين فرهنگ‌ها را فراهم مي‌کند؛ بنابراين، تنوع فرهنگي، موجب غنا و توانمندي حيات جمعي مي‌شود و به جنبه زيبا‌شناختي جامعه مي‌افزايد؛ لذا، هيچ جامعه متکثرفرهنگي‌اي، نمي‌تواند نيازهاي برخاسته از وحدت يا کثرت را ناديده انگارد.[68]

اما موفقيت جامعه به سه اصل ديگر نيز بستگي دارد که عبارتند از:

1. اينكه وحدت و تنوع، به يک ميزان اهميت دارند و هيچ يک از اين دو را نبايد به ازاي نابودي ديگري تأمين کرد.

2. اينكه هر چه تکثر اجتماعي بيش‌تر و عميق‌تر باشد، وحدت و انسجام لازم براي يگانگي جامعه، بيش‌تر نياز است.

3. اينكه وحدت و کثرت در جامعه متکثر فرهنگي، بايد ارتباطي ديالکتيک بايک‌ديگر داشته باشند، تا و حدت، درون کثرت جاي گيرد و پرورش يابد و کثرت نيز درون وحدت قرار گيرد و سامان يابد.[69]

اسلام و آينده فرهنگي جهان (تنوع يا و حدت)

دراين بخش، به ديدگاه اسلام مي‌پردازيم و اين‌که در جامعه جهاني مهدوي، کدام يک از اين سه استراتژي قابل قبول مي‌باشد و کدام يک بيانگر جامعه جهاني مهدوي است.

در بينش اسلامي، تشكيل حكومت جهاني وجود دارد؛ اما بدين معنا نيست كه ملت‌ها و اقوام و آيين‏هاي ديگر، وجود خارجي نداشته باشند. اسلام تشكيل امت و احد جهاني - اسلامي را نويد داده است؛ اما آن را به از بين رفتن و نابودي ملت‌ها منوط نمي‏كند. حتي زماني كه اسلام، در اوج قدرت بود، در صدد نابودي ملت‌ها و تبديل آن‌ها به امت و احد از نظر آداب و رسوم و ساير و يژگي‏ها نبوده است. معيار امت و احد از نظر اسلام، داشتن عقيده توحيدي است. اسلام به جامعه‏جهاني با حفظ مليت‏هاي مختلف منوط است، نه حذف مليت‏هاي مختلف.[70] منتها اين تنوع و تکثر، از نوع پلوراليستي نيست؛ بلكه از نوع وحدت در عين كثرت است كه استراتژي سوم دربحث فرهنگ بود؛ يعني در عين تنوع، يك و حدتي نيز بايد مشاهده ‏شود و جامعه بايد درعين اين‌که يک مشترکاتي دارد، که اين مشترکات، خود عامل انسجام در بين افراد جامعه مي‌شود، در عين حال بر تنوع و تکثر فرهنگي هم تکيه کند و در صدد حذف خرده‌فرهنگ‌ها و تفاوت‌هاي فرهنگي نباشد. باتوجه به آموزه‌هاي دين اسلام، فرهنگ در عصر جهاني‌شدن مهدوي، فرهنگي است که هم به اشتراکات توجه دارد و هم به تفاوت‌هاي فرهنگي و هيچ کدام فداي ديگري نمي‌شوند؛ زيرا هم تنوع و تفاوت فرهنگي باعث نشاط و زيبايي يک جامعه مي‌شود و حذف تفاوت‌هاي فرهنگي در جامعه، بازتاب‌هاي سياسي و اجتماعي خواهد داشت و هم عناصر وحدت بخش فرهنگي بايد در جامعه باشد که همه افراد جامعه در يک مسير و داراي انسجام و همبستگي ا جتماعي باشند. در ادامه ادله تنوع فرهنگي در اسلام را ذکر مي‌كنيم، تا ديدگاه اسلام در‌باره تکثر و تنوع فرهنگي روشن شود.

دلايل تنوع فرهنگي در اسلام

1. دين

اسلام ـ بر خلاف پندار بيشتر غريبان و برخي از شرق‌شناسان كه آن را ديني آشتي‏ناپذير برابر فرهنگ‌هاي بيگانه مي‏دانند ـ تنوع فرهنگي در جهان را مي‏پذيرد. گواه آن، آيات متعدد قرآن است.[71] در سوره حجرات آيه 13 خداوند متعال مي‏فرمايد: «ما شما رااز يک مرد و زن خلق نموديم و شما را به صورت گروه و قبيله قرارداديم تا شناخته شويد.. .. »[72]

از اين آيه، استفاده مي‌شود که وجود تنوع و تکثر فرهنگي و تفاوت‌هاي فرهنگي از نظر آداب و رسوم و نژاد، براي شناختن همديگر است و دين نمي‌خواهد همه مردم جهان، داراي يک آداب و رسوم باشند؛ بلکه هدف اسلام و دين، داشتن ارزش‌هاي و احد و باورهاي مشترک و هنجارهاي الزامي يکسان است، با هر شکل و قيافه و آداب و رسومي که دارند.

دين هم قصد يکسان‌سازي فرهنگي را ندارد؛ بلکه هدف اديان، تعامل و پيوند ميان فرهنگ‌هاي گوناگون است. اين‌که همه انسانها هويت فرهنگي يکساني داشته باشند، محال است. در اديان جهاني که مردم را به دين يکسان و احد، دعوت مي‌کنند، هيچ‌گاه هويت فرهنگي يکسان، مورد انتظار نيست. معناي دعوت آن‌ها اين نيست که همه مردم دنيا به زبان عربي يا زبان ديگر صحبت کنند؛ بنابراين، نيل به يک فرهنگ عام جهاني که در اصول و کليات، دربارة جايگاه انسان در عالم هستي، مناسبات انسان با خودش و طبيعت و آنچه بايد بخواهد يا نبايد بخواهد، در غم‌ها، شادي‌ها، احساسات و رفتارعالم که نشان‌دهنده يک حرکت تاريخي است، مردم جهان مي‌توانند مشترک باشند؛ و لي در آنچه به هويت جمعي اختصاصي‌شان که به نژاد و اقليم و زبان که تکوين تاريخي پيدا کرده است، نمي‌توانند يکسان شوند. البته ممکن است برخي شاخصه‌هاي هويت جمعي از بين برود؛ و لي احتمال اين‌که همه آن‌ها از بين بروند، وجود ندارد.[73]

جوامع اسلامي، کاملاً پذيراي تکثر و تنوع هستند. اين تنوعي که امروزه در تمام جهان اسلام است، نشان از آن دارد که اسلام، تکثر را پذيرفته است. اساس بينش و روش اسلام، بر توحيد و و حدت‌بخشي، استوار است. منتها وحدت را در آيينه کثرت، متجلي مي‌سازد و کثرت را به وحدت تأويل مي‌كند. چنانچه در مراسم حج، هيچ اختلافي بين ده‌ها فرهنگ ملي و صدها خرده فرهنگ، باقي نمي‌گذارد.

اسلام، برابر اموري که به هويت جوامع مربوط مي‌شود و با ماهيت فرهنگي ديني آن‌ها منافاتي ندارد، کاملاً تسامح دارد؛ و لي آن بخش از سنت‌ها که در تعارض کامل با ماهيت ديني ـ اسلامي جامعه است، هر چند که پايدار باشد، نفي مي‌کند؛ براي نمونه در ايران پس از اسلام، به زرتشتي‌هايي که حاضر بودند جزيه بدهند و اسلام نياورند، اعلام شد در همة امور خود، به جز ازدواج با محارم كه در آن زمان، رواج داشت و جزسوزاندن بوته‌ها و درختان به عنوان آتشکده‌هاي دائمي، آزاد هستند. اين امر، با تسامح و تساهلي که غربي‌ها مطرح مي‌کنند و آن را برابر بنياد‌گرائي قرار مي‌دهند، متفاوت است.[74]

بنابراين، يکي از دلايلي که اسلام با اين و سعت در سراسر دنيا، گسترش يافت، توانايي آن براي سازگاري و همراهي با فرهنگ‌هاي محلي بود. اديان جديد، مجبورند براي ابقا در يک جامعه، با عادات و رسوم بومي هماهنگ شوند[75]؛ لذا، تنوع فرهنگي، از ديدگاه اسلام، کاملاً پذيرفتني است و اسلام، با تکثر فرهنگي مخالفتي ندارد؛ اما اين تنوع و تکثر فرهنگي، از نوع وحدت در عين كثرت است.

2. حضور پيروان اديان مختلف در جامعه نبوي

افراد غير مسلمان در جامعه اسلامي مي‏توانند با شرايطي خاص و طي يك معاهده دو جانبه بامسلمانان، به عضويت جامعه اسلامي در آيند. در جامعه صدر اسلام نبوي، قبايل مختلف مدينه، ازجمله يهوديان و نصارا با انعقاد پيمان‌هايي نظير ذمه، [76] هدنه، [77] استيمان[78] در زمره جامعه اسلامي قرارگرفتند.[79]

در نخستين جامعه اسلامي که در مدينه به دست پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله تشكيل شد؛ برخورد مسالمت‌آميز پيامبر و مسلمانان با اقليت يهوديان مدينه، سيره جاودانه مسلمانان گشت و آن يهوديان يا مسيحياني که دعوت اسلام را اجابت نکردند، باپرداخت جزيه، زير سايه جامعه اسلامي به زندگي خود ادامه دادند؛ بنابراين، اسلام، براي تكثرهاي فرهنگي موجود درجامعه، احترام قائل است و هيچ گاه آن‌ها را يكسره مردود نمي‏شمارد و آرمان اسلامي، هرگز در مسير نابودي خرده فرهنگ‏ها نبوده است.

3. و يژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي

وجود و يژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي، از قبيل فراگيري جهان‌بيني توحيدي، فراگيري هنجارهاي اسلامي ـ ديني، فراگيري هنجارهاي اخلاقي و کاهش ناهنجاري‌هاي اجتماعي درجامعه جهاني مهدوي، شاهدي ديگراست بر اين‌که فرهنگ در عصرظهور، از نوع وحدت درعين کثرت مي‌باشد؛ يعني در جامعه جهاني مهدوي و در عصر ظهور، فرهنگ، به شکل پلوراليسم فرهنگي و يکسان سازي فرهنگي نمي‌باشد؛ بلکه ازنوع وحدت درعين کثرت مي‌باشد. به عبارت ديگر، درعصر ظهور، در برخي مسايل وحدت وجود دارد و درعين و حدت، تنوع فرهنگي هم قابل مشاهد ه مي‌باشد و حضرت مهدي عليه السلام با خرده فرهنگ‌هايي که با اصول اسلامي مخالف نباشد، مخالفتي ندارند؛ لذا در اين قسمت، به بيان ويژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي مي‌پردازيم.

بنابر‌اين، استراتژي سوم که همان «وحدت در عين کثرت» است، استراتژي مناسب براي بيان فرهنگ در عصر جهاني‌شدن مهدوي به شمار مي‌آيد؛ چراکه فرهنگ در عصر ظهور، هم بايد داراي مشترکاتي باشد که موجب انسجام و همبستگي جوامع با يک‌ديگر باشد و هم بايد داراي تنوعي باشد که هر جامعه‌، بتواند به خرده‌فرهنگ‌هاي خود عمل کند و جذابيت فرهنگي را در جامعه خود احساس کند. به‌علاوه بقاي يک فرهنگ، به اين است که به مبارزه با خرده‌فرهنگ‌هايي که در تضاد با باورها و ارزش‌ها و هنجارها نيست، نپردازد.

دراين قسمت با توجه به روايات و احاديث مهدويت، به شاخص‌ها و ويژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي اشاره مي‌شود. اين و يژگي‌ها درهمه جوامع و فرهنگ‌ها يافت مي‌شود و در همه جوامع و فرهنگ‌ها در اين موارد و شاخص‌ها و حدتي يافت مي‌شود. درعين حال، شاهد تنوع فرهنگي و وجود خرده فرهنگ‌ها در عصر ظهور هم خواهيم بود.

3. 1. فراگير شدن جهان‌بيني الهي ـ توحيدي

از مواردي که درجامعه جهاني مهدوي وجود دارد، فراگير شدن جهان بيني الهي و توحيدي است؛ لذا يكي از و يژگي‏هاي عصر ظهور، فراگير شدن اصل «توحيد» و ايمان به و حدانيت خداوند مي‌باشد. در بخشي از كلام ‏امام باقر عليه السلام آمده است: «به خدا سوگند! ]حضرت مهدي و يارانش[ مي‏جنگند، تا اين‌كه خداوند، به يگانگي خوانده شود و هيچ شركي براي او انجام نگيرد». [80]

در حديثي ديگر كه امام رضا عليه السلام آن را از امامان عليه السلام و پيامبر صلي الله عليه و آله نقل مي‏كند، خداوند مي‏فرمايد: «به عزت و جلالم قسم! … چنان‏وي را با لشکريان خود ياري دهم كه همه مردم، بر يگانگي من گواهي دهند».[81]

از امام هفتم عليه السلام درباره اين آية «وله اسلم من في السموات و الارض طوعاً و كرهاً» پرسيدند؛ حضرت فرمود:

«درباره ]‏حضرت[ قائم نازل شده است. وقتي آن حضرت بر ضد يهود، نصارا، صابئان، زنديق‌ها و اهل ردّه و كفار شرق و غرب خروج كند و اسلام را بر آنان عرضه نمايد، اگر كسي با رضايت سر تسليم فرودآورد و ايمان آورد، او را به نماز و زكات و ساير كارهايي كه يك مسلمان بايد انجام دهد، امر مي‏كند و كسي كه ايمان نياورد، گردنش را مي‏زند، تا آن‌كه كسي درمشرق و مغرب باقي نماند، مگر آن‌كه توحيد خدا گويد».[82]

در يك روايت ديگر از حضرت صادق عليه السلام نقل شده است که در تفسير آيه فوق فرمود: «.. . زماني كه حضرت مهدي قيام مي‏كند، در زمين باقي نماندمگر كساني كه به خداوند و پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله شهادت مي‏دهند».[83]

امام صادق عليه السلام در تفسير آيه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَي وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[84] مي‌فرمايد:

به خدا سوگند هنوز تأويل اين آيه نازل نشده و نخواهد شد تا آنكه قائم]عليه‌السلام[ خروج كند. وقتي او خروج كرد، ديگر كافري به خدا و منكر امامي باقي نمي‏ماند، مگر اين‌كه از خروج او ناراحت مي‏شود. حتي اگر كافري در دل سنگي پنهان شود، آن سنگ مي‏گويد: «‌اي مومن! در دل من، كافري پنهان است. مرا بشكن و او را به قتل‏برسان». [85]

امام باقر عليه السلام در تفسير اين آيه مي‏فرمايند: «احدي باقي نمي‏ماند مگر اين‌كه اقرار مي‏كند به حضرت‏محمد صلي الله عليه و آله». [86]

در درالمنثور آمده كه سعيد بن منصور و ابن منذر و بيهقي در سنن خود از جابر روايت كرده‏اند كه درتفسير آيه «ليظهره‏علي الدين كله» گفته است:

«معناي اين آيه صورت و قوع به خود نمي‏گيرد مگر وقتي كه هيچ يهودي و مسيحي و صاحب ملتي جز اسلام نماند، و نيز صورت نمي‏گيرد مگر وقتي كه گوسفند از گرگ، گاو از شير و انسان از مار، در امان باشد. نيز واقع نمي‏شود، مگر وقتي كه هيچ موشي انباني را سوراخ نكند و و اقع نمي‏شود، مگر وقتي كه جزيه به‌كلي لغو شود و صليب‏ها شكسته و خوك‌ها كشته شوند، و اين، وقتي است كه عيسي بن ‏مريم از آسمان فرود آيد.[87]

اين روايت فوق که مي‌فرمايد:صليب‌ها شکسته و خوک‌ها کشته شوند، شايدکنايه از پايان يافتن دوران مسيحيت و اهل کتاب و پايان يافتن حکم جزيه باشد.[88]

علامه طباطبايي رحمه الله در اين باره مي‏فرمايد:

منظور از لغو جزيه به قرينه صدر روايت، اين است كه موضوعي براي جزيه باقي نمي‌ماند و اين كه اين روايت دلالت داشت بر‌اين‌كه در آن روز، كفر و شركي روي زمين باقي نمي‏ماند، معنايي است كه روايات ديگر نيز به آن دلالت دارند. همچنين روايات ديگري هست كه آن‌ها نيز دلالت دارند بر اين‌كه مهدي عليه السلام بعد از ظهورش، جزيه را از اهل‏كتاب بر مي‏دارد.[89]

در روايتي اميرالمؤمنين عليه السلام مي‏فرمايد: «خداوند، دنيا را به پايان نمي‏رساند، مگر آن كه قائم از ما قيام كند و دشمنان ما را نابود سازد و ديگر جزيه را نپذيرد و صليب و بت‌ها را بشكند و .. . » [90].

و در روايت ديگر امام باقر عليه السلام فرمودند:

در زمين، محلي باقي نمي‏ماند، مگر اين‌كه شهادت مي‏دهند به و حدانيت خدا و رسالت پيامبراكرم صلي الله عليه و آله و اين، قول خدا است «و له اسلم من في السموات و الارض طوعاً و كرهاً و اليه ترجعون» و صاحب الامرجزيه قبول نمي‏كند…[91].

در مقابل، رواياتي وجود دارد که حضرت مهدي عليه السلام ، جزيه را قبول مي‌کندو در عصر ظهور، اهل كتاب، با قبول حاكميت اسلامي و پرداخت جزيه، زندگي مسالمت‏آميزخواهند داشت.

امام صادق عليه السلام به ابو بصير فرمود: «‌اي ابو محمد! مثل اين است كه مي‏بينم قائم با فرزندانش در مسجد سهله فرود آمده‏اند». ابو بصير گفت: «قائم دربارة اهل ذمه چگونه رفتار خواهد كرد؟»

امام پاسخ داد: «همان‌گونه كه پيامبر صلي الله عليه و آله كه با آنان صلح كرد، مهدي نيز با آن‌ها صلح مي‏كند و در دوران مهدي و حكومت اسلامي با قبول حاكميت اسلام و پرداخت جزيه زندگي مسالمت‏آميز خواهند داشت…».[92]

سيد محمد صدر در كتاب تاريخ ما بعدالظهور، بعد از ذكر روايات گرفتن جزيه و نگرفتن جزيه مي‏نويسد:

« اين بحث، منحصر به كساني خواهد بود كه بر آيين يهوديت و نصرانيت، باقي مانده‏اند و اين گروه، در آن روز تعداد اندكي خواهند بود، با وجود فرصت‏هاي فزاينده و تأكيد فراواني كه بر انتشار دين اسلام در ميان تمام بشر وجود دارد». در ادامه، علامه مجلسي معتقد است: حضرت مهدي عليه السلام مخيّر مي‏كند يهود و نصارا را بين اسلام و قتل، كما اين‌كه ‏ملحدان و كافران و مشركان را بين اسلام و قتل مخير مي‏كند.[93]

لذا، علامه مجلسي درباره و اژه «و يضع الجزيه» در روايت پيامبر صلي الله عليه و آله که مي‌فرمايند: «حضرت مسيح فرود مي‌آيد و صليب‌ها را مي‌شکند و خوک‌ها را مي‌کشد و جزيه مي‌گيرد…. » مي‏فرمايد: «‌معناي روايت، اين است که جزيه از اهل کتاب مي‌گيرد و آنها را به اسلام دعوت مي‌کند»[94].

مرحوم طبرسي در اين‌باره كه حضرت مهدي، جزيه را از اهل كتاب نمي‏پذيرد و مساجد و زيارتگاه‌هاي‏ ديني را و يران مي‏كند و اين‌كه به روش حضرت داود عليه السلام (كه براي صدور حكم، شاهد نمي‏خواست) حكم مي‏كند، اين‌گونه پاسخ مي‏دهد:

از اين‌كه حضرت مهدي جزيه را از اهل كتاب نمي‏پذيرد، ما از اين گونه روايات آگاهي نداريم و بر فرض ‏هم كه در اين خصوص روايتي باشد، نمي‏توان آن را به‌طور قطع پذيرفت. ممكن است منظور از و يران‌سازي برخي مساجد و زيارت‌گاه‌هاي ديني، مساجد و زيارت‌گاه‌هايي باشد كه بر خلاف تقوا و دستور خدا ساخته شده است و پيامبر هم، چنين‌كاري انجام داده است. و اين‌كه حضرت مانند حضرت داوود حكم مي‏كند و دليل نمي‏خواهد، اين هم نزد ما قطعي و يقيني نيست و اگر درست باشد، آن را اين گونه تأويل مي‏كنيم كه در مواردي كه خود حضرت، به حقيقت قضايا و ماهيت دعوا علم دارد، طبق علمش حكم مي‏كند؛ زيرا وقتي امام يا قاضي به مطلبي يقين پيدا كرد، لازم است مطابق علمش قضاوت كند و ديگر شاهدي نمي‏خواهد. [95]

شايد بتوان قرينه‏اي ذكر كرد كه دين در عصر ظهور، دين اسلام است و روايت «لا يقبل الجزيه» را قوي شمرد. آن، قرينه‏اي است كه در روايات ما آمده است كه حضرت عيسي ابن مريم ظهور مي‏كند و به امام زمان عليه السلام اقتدامي‏كند؛ لذا مسيحيان كه اين حالت را مشاهده مي‏كنند، ديگر دليلي ندارد بردين خود باقي باشند و حجت‏براي آن‌ها تمام مي‏شود و بايد به اسلام گرايش پيدا كنند.

جمع بين روايات

از يک دسته روايات استفاده مي‌شود که دين اسلام، با ظهور حضرت مهدي، جهاني خواهد شد و هيچ يهودي و نصراني‌اي باقي نخواهد ماند و از برخي روايات، استفاده مي‌شودکه پيروان مذاهب مختلف، مانند يهوديت و مسيحيت، درزمان حکومت آن حضرت، جزيه پرداخت مي‌کنند و به زندگي خود خواهند پرداخت. جمع ميان اين دو دسته از روايات چگونه است؟

راههاي متعددي براي جمع ميان اين دودسته روايات، مي‌توان ذکر كرد که عبارتند از:

الف. دسته اول از روايات، بر غلبه دين اسلام بر ساير اديان دلالت دارد؛ به اين معنا که دين غالب مردم روي زمين، دين اسلام خواهد بودومردم جهان، در همه نقاط جهان، بر توحيد و رسالت حضرت پيامبر شهادت خواهند داد؛ اما اين منافات ندارد که در برخي نقاط، عده محدودي به همان دين خود باقي بمانند و جزيه پرداخت کنند.

ب. دسته اول از روايات را بر اين معنا حمل کنيم که زمان ظهور، هيچ مشرکي وجود نخواهد داشت و پيروان مذاهب ديگر، اگر بخواهند، مي‌توانند بر مذهب و اقعي و تحريف‌نشده خود باقي باشند و به تورات و اقعي و انجيل و اقعي عمل كنند.[96]

ج. در رواياتي که مي‌گويد: اگر کسي اسلام نياورد، گردن زده مي‌شود»؛منظور کساني هستند که به حقانيت اسلام علم پيدا کنند؛ اما از روي عناد و لجاجت نپذيرند.اين منافاتي ندارد که عده‌اي از يهود و نصارا که عناد و لجاجت ندارند، بر مسلک و آيين خود باقي بمانند.[97]

د. بگوييم: در آغاز ظهور که هنوز تبليغ و ترويج، به همه اهل کتاب در همه جهان، به حد کافي نرسيده و ايمان حضرت عيسي عليه السلام به حضرت مهدي عليه السلام براي همگان روشن نشده است، جزيه بر قراراست؛ و لي پس از روشن شدن حقيقت براي جهانيان، جزيه نيز برداشته مي‌شود و همه اسلام را مي‌پذيرند يا بايد بپذيرند.

در دوران ظهور و عصر ظهور، جهان بيني و احدي بر جهان حاكم مي‏شود و يكپارچگي و يگانگي واقعي در عقيده و ‏مرام پديد مي‏آيد. اين وحدت و يگانگي در عقيده و جهان بيني و ايديو لوژي به صورتي گسترده و فراگير، در سراسرگيتي گسترش مي‏يابد و همه جا را روشن مي‏كند.[98]

يكي از عوامل مهم و حدت، وحدت دين و مذهب است كه در سايه اين وحدت، نژادها، زبان‏ها و ملت‌ها و فرهنگ‏هاي گوناگون را در خود گردآوري كرده و از آن‌ها جامعه و احدي مي‏سازد؛ اما اين توحيد، اجباري نيست؛ چرا كه مذهب، با قلب و روح آدمي سر و كار دارد و قلب و روح، از قلمرو زور و اجبار بيرون است. به‌علاوه روش و سنت پيامبر صلي الله عليه و آله براجبار نبوده و قرآن مي‏فرمايد: «لا اكراه في الدين»؛ بنابراين اسلام، اهل كتاب را به عنوان اقليت سالم پذيرفته و از آن‌ها مادام‏كه دست به تحريكاتي نزنند حمايت مي‌كند؛ اما با توجه به گسترش و سايل ارتباط جمعي در عصر ظهورو با توجه به اين‌كه اسلام، با حذف پيرايه‌هايش، جاذبه‏اي فوق العاده دارد، به خوبي مي‏توان پيش بيني كرد كه اسلام، با تبليغ منطقي، از طريق اكثريت قاطع مردم جهان پذيرفته خواهد شد و وحدت اديان از طريق اسلام، عملي مي‏گردد.[99]

مفضل روايتي از امام صادق عليه السلام نقل مي‏كند كه حضرت فرمود: «به خدا سوگند ‌اي مفضل! اختلاف از ميان اديان برداشته مي‏شود و همه به صورت يك آيين در مي‏آيد؛ همان گونه‏كه خداوند عزوجل مي‏گويد: «دين در نزد خدا، تنها اسلام است…‌». [100]

بنا برآنچه ذکر شد، به نظر مي‌رسد در جمع ميان روايات، راه حل اول که قائل بود اين روايات بر غلبه دين اسلام بر ساير اديان اشاره مي‌کند و به معناي نابودي بقيه اديان در زمان ظهور امام زمان عليه السلام نيست و اديان يهودي و نصراني محدود و کم هستند و جزيه پرداخت مي‌کنند؛ يک احتمال معقول به نظر مي‌رسد. اکثر انسان‌ها، به اسلام و آموزه‌هاي اسلامي گرايش پيدا مي‌کنند و اين‌که دين غالب در زمان ظهور، دين اسلام است منافات ندارد که تعداد اندکي يهودي و نصراني باقي بمانند و جزيه بپردازند. مؤيد اين را مي‌توان رواياتي ذکر کرد که مي‌فرمايد: حضرت مهدي به سيره پيامبر صلي الله عليه و آله‌ عمل مي‌کند[101] و سيره پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله اين بود که اهل کتاب در زمان حکومت خود، جزيه پرداخت مي‌نمودند و به دين خود عمل مي‌کردند. اگر چه احتمال چهارم نيز خالي از و جه نيست؛ بنابراين در عصر ظهور، غلبه با دين اسلام است و اکثريت مردم جهان، به دين اسلام گرايش دارند و بقيه اديان در اقليت به سر مي‌برند و جزيه پرداخت مي‌کنند؛ بنابراين سومين از مصاديق عام‌گرايي در جامعه‌جهاني مهدوي را مي‌توان فراگيري جهان بيني الهي و توحيدي دانست.

3ـ 2. فراگيري هنجارهاي اسلامي ـ ديني

دومين و يژگي موجود در جامعه جهاني مهدوي، فراگيري هنجارهاي اسلامي ـ ديني است.

در عصر ظهور، مردم به‌طور بي‌سابقه به اسلام روي مي‌آورند؛ به‌طوري که همه‌جا آواي اسلام، طنين‌انداز مي‌شود و آثار مذهبي تجلي مي‌کند. به تعبير برخي روايات، اسلام در هر خانه و خيمه‌اي رخنه مي‌کند؛ چنان که سرما و گرما در آن نفوذ مي‌نمايد. هر چند از نفوذ گرما و سرما جلوگيري نمايند، باز هم نفوذ خواهد کرد و محيط را تحت تاثير قرار مي‌دهد. اسلام نيز در اين روزگار به همه جا، شهر و روستا و دشت و بيابان رخنه کرده و همه جا آواي اسلام طنين انداز مي‌شود.

در اين عصر، استقبال و پذيرش مردم به مظاهر و شعائر ديني، بي‌سابقه خواهد بود و استقبال مردم به آموزش قرآن، نماز جماعت و نماز جمعه نيز چشمگير خواهد شد؛ به‌طوري که در روايت آمده است که در يک مسجد، دوازده بار نماز جماعت خوانده مي‌شود و اين، دال بر گرايش مردم به مظاهر و مناسک ديني است.[102]

اصبغ بن نباته مي‌گويد: از حضرت علي عليه السلام شنيدم که مي‌فرمود: «گويا عجم ]= نژاد غير عرب[ را مي‌بينم که چادرهايشان در مسجد کوفه برافراشته شده و به مردم، قرآن مي‌آموزند؛ همان‌گونه که فرود آمده است».[103] و مراد از عجم در اين روايت، فارس‌ها و ايرانيان مي‌باشد.[104]

حضرت‏علي عليه السلام در اين‌باره مي‏فرمايد: «.. . هنگام ظهور مهدي مردم به‏كارهاي عبادي و شرعيات و دينداري و نماز جماعت‌ها روي مي‏آورند و كسي باقي نمي‏ماند كه به خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله كينه و دشمني بورزد».[105]

بنابراين، يكي ديگر از و يژگي‏هاي جهاني‌شدن مهدوي، فراگيري هنجارهاي اسلامي ـ ديني در جامعه مهدوي مي‌باشد؛ به‌طوري که مردم به عبادت و بندگي خداوند و انجام مناسک، گرايش و افر پيدا مي‌کنند و جامعه نسبت به هنجارهاي اسلامي پايبند مي‌باشد.

3 ـ3. فراگيري هنجارهاي اخلاقي

سومين و يژگي موجود در جامعه جهاني مهدوي، فراگيري هنجارهاي اخلاقي است.

از و يژگي‌هاي عصر ظهور، فراگيري هنجارهاي اخلاقي در جامعه مهدوي و از ميان رفتن حرص، طمع و ايجاد روح بي‌نيازي در انسان‌ها است.

حضرت علي عليه السلام در اين‌باره مي‌فرمايد: «هنگامي که قائم ما قيام مي‌کند…، کينه‌هاي بندگان به يک‌ديگر از دل‌ها‌يشان زدوده مي‌شود».[106]

رسول خدا صلي الله عليه و آله نيز در اين‌باره مي‌فرمايند: «زماني که حضرت مهدي عليه السلام قيام مي‌کند، خداوند، غنا و بي‌نيازي را در دل بندگانش مي‌نهد، به‌گونه‌اي که حضرت اعلام مي‌کند: هر کس به مال و ثروت نياز دارد، بيايد؛ و لي براي آن، کسي پيش قدم نمي‌شود». [107]

نکته زيبا در اين روايت اين است که و اژه «عباد» به کار رفته و اين، به معناي اين است که اين دگرگوني روحي به گروه و يژه‌اي اختصاص ندارد و در همه انسان‌ها و همه افراد، پديد مي‌آيد.[108]

در يک روايت ديگر آمده است که خداوند، دل‌هاي امت محمد صلي الله عليه و آله را سرشار از بي‌نيازي مي‌کند، به‌گونه‌اي که منادي ندا مي‌دهد: هر کس به مالي نياز دارد بيايد ]تا نيازش رفع شود[؛ و لي جز يک نفر کسي نمي‌آيد. آن گاه حضرت مهدي عليه السلام به او مي‌فرمايد: «نزد خزانه دار برو و بگو مهدي دستور داده است به من مال و ثروت بدهي». خزانه دار مي‌گويد: «دو دستي پول‌ها را جمع کن». او نيز پول‌ها را در دامن خود مي‌ريزد؛ و لي هنوز از آن جا بيرون نرفته است که از رفتار خويش پشيمان مي‌گردد و با خود مي‌گويد: «چه شد که من طمع‌کارترين امت پيامبر صلي الله عليه و آله شدم، آيا کسي که سبب غنا و بي‌نيازي آنان گشت، از بي‌نياز کردن من ناتوان است». آن گاه باز مي‌گردد، تا اموال را باز گرداند؛ اما خزانه دار نمي‌پذيرد و مي‌گويد : «ما چيزي را که بخشيديم، پس نمي‌گيريم».[109]

اين روايت اشاره دارد به استغنا و بي‌نيازي روح، يعني روحي بي‌نياز دارند و ممکن است انسان فقير باشد اما روحي بي‌نياز داشته باشد. در اين روايت جمله «يملا قلوب امه محمد» آمده که مي‌رساند قلب‌هاي آنان پر از حس بي‌نيازي است و افزون بر آن، از نظرمالي نيز در و ضعيت مطلوب و خوبي به سرمي برند. و مردم در عصر ظهور حضرت مهدي، فريبندگي دنيا را باور نموده و همه گرفتاري‌ها و گناهان را از آن دنيا مي‌دانند و از نظر ايمان و تقوا به حدي مي‌رسند که ديگر دنيا مايه فريب آنان نمي‌شود.[110]

معنويت و رازونيازهاي شخصي، يکي ديگر از مصاديق هنجارهاي اخلاقي در عصر ظهور به شمار مي‌آيد. در روايتي از امام صادق عليه السلام در اين باره آمده است:

مرداني که شب‌ها نمي‌خوابند، در نماز شان چنان اهتمامي و تضرعي دارند که انگار زنبوران عسل در کندو سروصداايجاد مي‌کنند، شب را با نگهباني دادن پيرامون خود به صبح مي‌رسانند. [111]

از ديگر مصاديق هنجارهاي اخلاقي در عصر ظهور نيز، وجود اعتماد و صميميت در بين آحاد مردم مي‌باشد. مردم در عصر ظهور، در اوج اعتماد و برابري و صميميت و همبستگي با يكديگر زندگي مي‌کنند، به طوري كه در روايت آمده اگرفردي دست در جيب برادر مؤمنش فرو برد و به مقدار نيازش از آن بردارد، مانع او نمي‏شود. [112]

بنابراين از و يژگي‌هاي جهاني‌شدن مهدوي، و از شاخص‌هاي جامعه مهدوي، فراگيري هنجارهاي اخلاقي و از بين رفتن طمع و حرص و دارا بودن روحيه بي‌نيازي درميان مردم و گسترش اعتماد، برابري و صميميت مي‌باشد.

3ـ 4. کاهش ناهنجاري‌هاي اجتماعي

ويژگي ديگر در جامعه جهاني مهدوي، کاهش ناهنجاري‌ها ي اجتماعي و از بين رفتن مفاسد اجتماعي، در عصر ظهور مي‌باشد. حضرت‏علي عليه السلام مي‏فرمايند: «… هنگام ظهور مهدي، زنا و شرب خمر و همچنين ربا از بين مي‏رود و . .. . و كسي باقي نمي‏ماند كه به خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله كينه و دشمني بورزد»‌.[113]

مردم در عصر ظهور ـ همان‌طور که در روايت گذشته ذکر شد ـ در اوج اعتماد و برابري و صميميت و همبستگي با يك‌ديگر زندگي مي‌کنند و دزدي، ربا، شرب خمر و بقيه ناهنجاري‌هاي اجتماعي در جامعه جهاني مهدوي کاهش پيدا مي‌کند. و شايد بتوان حکمت آن را فراگيرشدن جهان‌بيني الهي، گسترش هنجارهاي اسلامي و هنجارهاي اخلاقي و در يک کلام، رشد عقل و خرد افراد جامعه و دانستن قبح و ضرر ناهنجاري‌هاي اجتماعي و اخلاقي در روح انسانها دانست.

3ـ 5. فراگيري امنيت فرهنگي ـ اجتماعي

ويژگي ديگر در جامعه جهاني مهدوي، فراگيري امنيت فرهنگي و اجتماعي است؛ در حالي که قبل از ظهور حضرت مهدي عليه السلام ، ناامني و ظلم و تعدي به يکديگر بر جهان چيره گشته، يکي از اقدامات اساسي حضرت مهدي عليه السلام ، ايجاد امنيت اجتماعي در سراسر جوامع است. حضرت امنيت را در همه زمينه‌ها به جامعه باز مي‌گرداند و مردم، در محيطي پر از امنيت و آسايش، به زندگي خود ادامه مي‌دهند؛ به‌طوري که بشر، تا به حال اين نوع امنيت را نديده است.

راه‌ها، به گونه‌اي امن مي‌شود که زنان از جايي به جاي ديگر بدون محرمي سفر مي‌کنند و از هر گونه تعرض و سوء نظر در امان هستند‍. در روايت ديگر، قتاده مي‌گويد: «حضرت مهدي بهترين انسان‌ها است… . در زمان او، زمين از چنان امنيتي برخوردار مي‌شود که زني همراه پنچ زن ديگر، بدون همراه داشتن مردي به حج مي‌روند و از چيزي ترس ندارند». [114]

ناامني، چنان از جامعه رخت بر مي‌بندد و امنيت جايش را مي‌گيرد که حيوانات و جانداران را نيز در بر مي‌گيرد؛ به گونه‌اي که گوسفند و گرگ، در کنار هم زندگي مي‌کنند و کودکان، با عقرب و گزندگان هم‌بازي مي‌شوند؛ بدون اين که آسيبي ببينند. [115]

از نظر قضايي نيز مردم در امنيت به سر مي‌برند؛ به گونه‌اي که ديگر کسي از اين که ممکن است حقش پايمال گردد، کوچک‌ترين بيمي ندارد و مردم، خود را در امنيت کامل جاني و مالي مي‌بينند. امام باقر عليه السلام مي‌فرمايد: «پس از ظهور مهدي، هيچ حقي از کسي بر عهده ديگري نمي‌ماند، مگر آن‌که حضرت، آن را باز مي‌ستاند و به صاحب حق مي‌دهد».[116]

بنابراين، جامعه جهاني مهدوي، جامعه سراسر امن و به‌دور از ظلم و ستم به ديگران مي‌باشد و امنيت اجتماعي ـ فرهنگي در آن جامعه حاکم است.

3 ـ 6. فراگيري عدالت اجتماعي

ششمين و يژگي درجامعه جهاني مهدوي، فراگيري عدالت اجتماعي است. در روايات ما، بر عدالت و قسط در عصر ظهور بسيار تأكيد شده و آن امام همام، مظهر و تجلي کامل عدالت ياد شده است. صاحب مکيال المکارم در اين باره مي‌گويد:

بارز‌ترين صفات نيکويش در عدالت است؛ لذا به «عدل» ملقب شده است، چنانچه در دعايي که از خود آن حضرت براي شب‌هاي ماه رمضان روايت شده، ]= دعاي افتتاح[ آمده است: «اللهم و صل علي و لي امرک القائم المؤمل و العدل المنتظر.[117]

علي بن عقبه از پدرش نقل مي‌کند: «روزگاري که حضرت قائم ظهور مي‌کند، به عدالت حکم مي‌نمايد و ستم در حکومتش برچيده مي‌شود…‌».[118]

عدالت در جهاني‌شدن مهدوي، فراگير و گسترده است و همه دنيا را فراخواهد گرفت و ريشه‌هاي ظلم، ستم، بي‌عدالتي و تبعيض را از جامعه بشري بر‌مي‌دارد و يک جامعه جهاني، بر پايه مساوات و برابري مستقر مي‌کند.

ابو سعيد خدري از پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله نقل مي‌کند: «شما را به ظهور مهدي بشارت مي‌دهم که زمين را پر از عدالت مي‌کند همان‌گونه که از ستم و جور پرشده است. ساکنان آسمان و زمين، از او راضي مي‌شوند و اموال و ثروت‌ها را به‌طور صحيح تقسيم مي‌کند. کسي پرسيد: «‌معناي تقسيم صحيح ثروت چيست؟» فرمود: «به طور مساوي ميان مردم». پس فرمود: «و دل‌‌هاي پيروان محمد را از بي‌نيازي پر مي‌کند و عدالتش همه را فرا مي‌گيرد».[119]

بنابراين، از مهم‌ترين و يژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي، گسترش عدالت اجتماعي و اقتصادي در جامعه مي‌باشد و همه افراد جوامع به صورت مساوي و برابر از امکانات اجتماعي و اقتصادي برخوردار خواهند شد.

نتيجه

در جامعه جهاني مهدوي، و حدتي در فراگيري جهان بيني الهي ـ توحيدي، فراگيري هنجارهاي اسلامي ـ ديني، فراگيري هنجارهاي اخلاقي، کاهش ناهنجاري‌هاي اجتماعي، فراگيري امنيت فرهنگي ـ اجتماعي و فراگيري عدالت اجتماعي يافت مي‌شود؛ در عين اين‌که شاهد تنوع فرهنگي و وجود خرده‌‌فرهنگ‌ها نيز مي‌باشيم؛ لذا استراتژي سوم که همان «وحدت در عين کثرت» است، استراتژي مناسب براي بيان فرهنگ در عصر جهاني‌شدن مهدوي به شمار مي‌آيد؛ چراکه فرهنگ در عصر ظهور، هم بايد داراي مشترکاتي باشد که موجب انسجام و همبستگي جوامع با يک‌ديگر باشد و هم بايد داراي يک تنوعي باشد که هر جامعه بتواند به خرده‌فرهنگ‌هاي خود عمل کند و جذابيت فرهنگي را در جامعه خود احساس کند. به‌علاوه بقاي يک فرهنگ، به اين است که به مبارزه با خرده‌فرهنگ‌هايي که در تضاد با باورها و ارزشها و هنجارها نيست، نپردازد؛ بنابراين با توجه به شاخص‌ها و و يژگي‌هاي جامعه جهاني مهدوي، فرهنگ در عصر ظهور در لايه‌هاي زيرين که شامل جهان‌بيني، ارزش‌ها و هنجارها مي‌شود؛ و حدتي مشاهده مي‌شود و در لايه رويين که شامل نماد و هنر، معماري، لباس و زبان مي‌شود، تنوع و تکثر وجود دارد.

[1]. Global.

[2]. globalization –globalize –globalizing.

[3]. globalism-globalization.

[4]. واترز، جهاني شدن، ترجمه اسماعيل مرداني گيوي و ديگران.ص2، تهران، سازمان مديريت صنعتي، 1995.

[5]. احمد گل‌محمدي، جهاني شدن، فرهنگ، هويت، ص 18، تهران، نشر ني، 1383.

[6]. رابرتسون، جهاني شدن، ترجمه كمال پولادي، ص8، تهران، نشر ناشر، 1992.

[7].Giddens.A (1995). The consequences of modernity - cambridge, Polity press.

[8]. Harvey.D (1989). The condition of Postmodernity – Oxford, Black well.

[9]. جهاني شدن، ص12.

[10][10]. مالكوم کاستلز، عصر اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه احد عليقليان و ديگران، ص97، تهران، طرح نو، 1380.

[11]. ساموئل هانتينگتون، برخورد تمدنها و بازسازي نظم جهاني، ترجمه محمدعلي حميد رفيعي، ص87، تهران، دفتر پژوهشهاي فرهنگي، 1378.

[12]. عماد افروغ و ديگران، تبادل فرهنگها، ضرورتها و دورنماها، ص20، مجله مطالعات ملي، ش6، 1379.

[13]. همان.

[14]. محمدتقي مصباح يزدي، آموزش عقايد، ص12، تهران، انتشارات سازمان تبليغات، 1379.

[15]. چنگيز پهلوان، فرهنگ شناسي، ص184، تهران، نشر قطره، 1382.

[16]. عماد افروغ و ديگران، تبادل فرهنگها؛ ضرورتها و دورنماها، ص20.

[17]. حميد عضدانلو، آشنايي با مفاهيم اساسي جامعه شناسي، ص32، تهران، نشر ني، 1384.

[18].Norm

[19]. فرامرز رفيع پور، آناتومي جامعه، تهران، شركت سهامي انتشار، 1378.

[20]. همان، 179.

[21].Lalande

[22]. الن بيرو، فرهنگ علم اجتماعي، ترجمه باقر ساروخاني، ص248، تهران، انتشارات كيهان، 1375.

[23]. Mode.

[24]. Tradition.

[25]. آناتومي جامعه، ص224.

[26]. همان، ص 226.

[27]. تبادل فرهنگها؛ ضرورتها و دورنماها، ص21.

[28]. جان.ب. تامپسون، ايدئولوژي و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدي، ص162، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگي انبوه، 1378.

[29]. عماد افروغ، www.bashgah.

[30]. cultural pluralisim

[31]. cultural uniformity

[32]. مسعود چلپي، جامعه شناسي نظم، ص137، تهران، نشر ني، 1371.

[33]. مجيد وحيد، كنوانسيون جهاني تنوع فرهنگي، بررسي زمينه‌هاي فكري ـ تاريخي…، مجله دانشكده حقوق و علوم سياسي، ش63، ص262، 1383.

[34]. حسن امينيان، سازمان اسلامي، آموزشي، علمي و فرهنگي آيسسكو و بيانيه اسلامي تنوع فرهنگي، مجله چشم‌انداز ارتباطات، ش25، ص41، 1385.

[35]. پارادايم دوجهاني‌شدن‌ها (جهان واقعي و جهان مجازي) به تبيين دو جهان موازي و مرتبط و در هم‌آميخته مي‌پردازد.دکترعاملي در اين‌باره معتقداست:«جهان اول، با خصيصه جغرافيا داشتن، برخورداري از نظام سياسي مبتني بردولت ـ ملت، طبيعي ـ صنعتي ومحسوس بودن واحساس قدمت داشتن، ازجهان دوم قابل تمايزاست.جهان دوم نيز با خصيصه‌هايي مثل بي‌مکاني، فرا زماني وصنعتي‌بودن محض، عدم محدوديت به قوانين مدني متکي بردولت ـ ملت ها…روي فضا بودن و برخورداري از فضاهاي فرهنگي، اعتقادي، اقتصادي و سياسي جديد، از جهان اول به صورت نسبي جدا مي‌شود». (سعيد رضا عاملي، دوجهاني شدن‌ها وآينده هويت‌هاي هم‌زمان، مجموعه مقالات هويت ملي و جهاني شدن، ص41، تهران، مؤسسه تحقيقات و توسعه علوم انساني، 1384)

[36]. سعيدرضا عاملي، جهاني شدنها: مفاهيم و نظريه‌ها، ص52، تهران، ارغنون، شماره24.

[37]. جامعه شناسي نظم، ص143.

[38]. جهاني شدنها: مفاهيم و نظريه‌ها، ص32.

[39]. جهاني شدن، فرهنگ، هويت، ص101.

[40]. همان، ص128.

[41]. همان، ص108.

[42]. جهاني شدن، ص204.

[43]. پيشين، ص109.

[44]. Mono- Culture.

[45]. جهاني شدنها: مفاهيم و نظريه‌ها، ص33.

[46]. Global composite culture

[47]. همان.

[48]. central culture.

[49].seimi – periphery.

[50]. Periphery cultures.

[51]. پيشين، ص34.

[52]. همان.

[53]. رضا داوري و ديگران، ميزگرد فرهنگ و روابط بين‌الملل، مجله نامه فرهنگ، ش14و15، ص17، 1373.

[54]. حسين كچوئيان، جهاني شدن و فرهنگ، مغلطه‌اي حل ناشدني، مجله نامه انسان شناسي، ش29، ص148، 1382.

[55]. همان، ص150.

[56]. جهاني شدن، فرهنگ، هويت، ص131.

[57]. همان، ص142.

[58]. فرهنگ شناسي، ص403.

[59]. همان، ص539.

[60]. جامعه شناسي نظم، ص144.

[61]. داريوش شايگان، افسون زدگي جديد هويت چهل تكه و تفكر سيار، مترجم: فاطمه ولياني، ص91، تهران، نشر پژوهش فروزان‌فر، 1380.

[62]. وحيد سينايي و ديگران، كثرت گرايي فرهنگي در عصر جهاني شدن و تحول فرهنگ سياسي نخبگان در ايران، مجله نامه علوم اجتماعي، ش25، ص112، 1384.

[63]. محمدرضا تاجيك، جهاني شدن و دين، عرفي سازي يا قوي سازي در: محمدجواد صاحبي جهاني شدن و دين، فرصتها و چالشها، قم، نشر احياگران، ص42، 1382.

[64]. فرهنگ‌شناسي، ص540.

[65]. فرهنگ رجايي، پديده جهاني شدن؛ وضعيت بشري و تمدن اطلاعاتي، ترجمه عبدالحسين آذرنگ، تهران، نشر آگاه، 1380.

[66]. كثرت گرايي فرهنگي در عصر جهاني شدن و تحول فرهنگ سياسي نخبگان در ايران، نامه علوم اجتماعي، ص110.

[67]. ب. پاركه و ديگران، قدرت فرهنگ، ترجمه ضياء تاج الدين، تهران، صدا و سيماي جمهوري اسلامي ايران، 1383.

[68]. همان، ص12.

[69]. همان، ص14.

[70]. محمود صوفي آبادي، اسلام، جهاني شدن و پيامدهاي فرهنگي آن، مجله انديشه صادق، ش16 تا 19، ص109، 1383.

[71]. حميد عنايت، تفاوتهاي فرهنگي اختلافات بين‌المللي، نامه فرهنگ، ش14و15، ص40، 1373.

[72]. (انا خلقناكم من ذكر و انثي و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا…)؛ حجرات (49):13.

[73]. تقي آزاد ارمكي و ديگران، بنيانهاي هويت جمعي در رويارويي با فرهنگ جهاني، مجله كيهان فرهنگي، ش134، ص10، 1376.

[74]. همان، ص11.

[75]. شون مك لولين، دين، مراسم مذهبي و فرهنگ، ترجمه افسانه نجاريان، ص72، اهواز، نشر رش، 1383.

[76]. ذمه: قرارداد دائمي تابعيت اهل كتاب براي زندگي در جامعه‏اسلامي است كه به صورت دو‌جانبه با مسلمانان و با شرايط خاص منعقد مي‏شود. مقصود اصلي اين پيمان، ايجاد محيط امن و تفاهم و هم‌زيستي‏مشترك و مسالمت‏آميز بين فرقه‏هاي مختلف ديني است.

[77]. هدنه: قرارداد صلح با پيروان ساير اديان است كه در خارج از جامعه اسلامي زندگي مي‏كنند.

[78]. استيمان: قرار داد امن است كه به صورت معاهده شخصي و مصونيت با كافرحربي به صورت موقت منعقد مي‏شود. اين عده تحت عنوان مستأمن، مي‏توانند در كشور اسلامي رفت و آمد داشته باشند و زندگي كنند.پيمان ذمه، يك پيمان دفاعي با اهل كتاب است كه جامعه اسلامي مسؤوليت دفاع از جان و مال و ناموس آنان را مي‏پذيرد؛ اما در خصوص‏مشركان و اهل كتاب كه پيمان ذمه را نپذيرفته‏اند، چنين معاهده‏اي صورت نمي‏پذيرد.

[79]. ناصر باهنر، ارتباطات در جامعه اسلامي متكثر فرهنگي، فصلنامه پژوهشي دانشگاه امام صادق عليه السلام ، ش21، ص93، 1383.

[80]. قال ابو جعفر عليه السلام : «يقاتلون و اللَّه حتي يوحّداللَّه و لا يشرك به شي‏ء…» (بحارالانوار، ج 52، ص 345).

[81]. «و عزتي و جلالي… و لا نصرنّه بجندي حتي يجمع الخلق علي توحيدي..»(منتخب الاثر، ص 61).

[82].قال: انزلت في القائم عليه السلام اذا خرج باليهود و النصاري و الصابئين و الزنادقه واهل الردّة و الكفار في شرق الارض و غربهافعرض عليهم الا سلام، فمن اسلم طوعاً أمَره بالصلاة و الزكاة و مايومر به المسلم و يجب‌لله عليه، و من لم يسلم ضرب عنقه، حتي لايبقي في المشارق و المغارب احد الا و حدّ اللَّه. (المحجه، ص50).

[83]. قال: سمعت جعفر الصادق يقول في قوله تعالي «و له اسلم من في‏السموات و الارض طوعاً و كرهاً» قال: «اذا قام القائم المهدي لايبقي أرض الا نودي فيها شهادة ان لااله الا اللَّه و ان محمداً رسول اللَّه. (صافي، منتخب‌الاثر، ص 361؛طوسي، الغيبه، ص474).

[84].توبه(9): آيه 33.

[85]. عن ابي بصير قال ابو عبداللَّه: عليه السلام في قوله عزوجل «هوالذي ارسله…» قال: «واللَّه ما نزل تأويلها بعد، و لا ينزل تأويلها حتي يخرج القائم عليه السلام ، فاذاخرج القائم عليه السلام لم يَبْقَ كافر بالله العظيم و لا مُشرِكٌ بالامام الّا كَرِهَ خرُوجَه حتي لو كان كافر او مُشركٌ في بطن صخرة، قالت: «يا مؤمن، في بطني كافرٌ فاكسرني واقْتُلْهُ» « بحراني، تفسير البرهان، ج3، ص 407).

[86]. عن ابي جعفر عليه السلام في قول اللَّه « ليظهره علي الدين كله و لو كره المشركون» قال: «يكون ان لا يبقي اَحَدٌ الّا اَقَرَّ بمحمدصلي الله عليه وآله» (همان، ج3، ص 407).

[87]. عن جابر رضي اللَّه عنه في قوله« ليظهره علي الدين كله» قال: لايكون ذلك حتي لايبقي يهودي و لانصراني صاحب‏ملة الا الاسلام، حتي تأمن الشاةالذئب و البقرة الاسدو الانسان الحيه، و حتي لاتقرض فأرة جراباً، و حتي توضع الجزية، و يكسر صليب و يقتل الخنزير وذلك اذا نزل عيسي بن مريم عليه السلام . سيوطي، در المنثور، ج 4، ص 176.

[88]. نجم‌الدين طبسي، نشانه‌هايي از دولت موعود، ص196، قم، بوستان كتاب، 1385.

[89]. محمدحسين طباطبايي، الميزان، ج9، ص341، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1363.

[90]. قال اميرالمؤمنين عليه السلام : «… فان الله لم‏يذهب بالدنيا حتي يقوم القائم منّا، يقتل مبغضينا و لا يقبل الجزيه و يكسر الصليب و الأصنام و…» (حر عاملي، اثبات الهداه، ج 3 ص 496؛نشانه‌هايي از دولت موعود، ص 196).

[91]. عن ابي جعفر عليه السلام قال: و لا تبقي (ارض) في الارض قرية الانودي فيها بشهادة ان لااله الا اللَّه (وحده لا شريك له) و ان‏محمداً رسول اللَّه و هو قوله (تعالي) «و له اسلم من في السموات و الارض طوعاً و كرهاً و اليه ترجعون» و لا يقبل صاحب هذا الامر الجزيه كما قبلها رسول‏اللَّه صلي الله عليه وآله و…» (سيّد هاشم بحراني، المحجة، ص 50).

[92]. عن ابي بصير عن‏ابي عبداللَّه عليه السلام قال: قال لي: «يا ابا محمد! کاني أري نزول القائم عجل الله تعلي فرج الشريف في مسجد السهلة بأهله و عياله…» قلت: «فما يكون من اهل الذمّه عنده؟» قال: «سالمهم كما‏سالمهم رسول اللَّه صلي الله عليه وآله ، و يؤدوّن الجزيه عن يد و هم صاغرون…» (بحارالانوار، ج 52، ص 376، ح177).

[93]. «و علي أي حال، فالقضية منحصرة بمن يبقي علي دين اليهودية و النصرانية و هم عدد قليل يومئذٍ علي كل حال، بعدما عرفنا من الفرص‏المتزايدة التركيز الكبير علي نشر الدين الاسلامي في البشر اجمعين» (سيدمحمد صدر، تاريخ مابعدالظهور، ص612، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1412).

[94] «…ان ينزل فيکم ابن مريم حکما عدلا يکسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزيه…» مي‏فرمايد: «معناه انه يضعها من اهل الكتاب و يحملهم علي الاسلام…» (بحارالانوار، ج 52، ص383).

[95]. «انا لم نعرف ما تضمنه السؤال من انّه عليه السلام لا يقبل الجزية من اهل الكتاب و… فان كان ورد بذلك خبر فهو غير مقطوع‏به. و أما هدم المساجد و المشاهد؛ فقد يجوز أن يختصّ بهدم ما بني من ذلك علي غير تقوي اللَّه تعالي، و علي خلاف ما امر اللَّه سبحانه به، و هذا مشروع قد فعله‏النبي صلي الله عليه وآله و امّا ماروي من انّه صلي الله عليه وآله يحكم بحكم داود لايسأل عن بينةٍ، فهذا ايضاً غير مقطوع به، و ان صحّ فتأويله اَنَّه يحكم بعلمه فيما يعلمه، و اذا علم الامام‏او الحاكم امراً من الامور فعليه اَنْ يحكم بعلمه و لا يسأل البيّنه، و ليس في هذا نسخ للشريعة…». (همان، ج 52، ص382).

[96]. محمدجواد فاضل لنكراني، دين در عصر ظهور، فصلنامه انتظار، ش2، ص105، قم، مركز تخصصي مهدويّت، 1380.

[97]. همان، ص106.

[98]. محمد حكيمي، عصر زندگي، ص100، قم، بوستان كتاب، 1381.

[99]. ناصر مكارم شيرازي، حكومت جهاني مهدي عجل الله تعلي فرج الشريف ، ص287، قم، انتشارات نسل جوان، 1380.

[100]. «… فواللَّه يا مفضّل ليرفع عن الملل و الاديان الاختلاف ويكون الدين كلّهَ واحداً كما قال جلّ ذكره «انّ الدين عند اللَّه الاسلام». (همان، ج 53، ص 4).

[101]. ابا عبدالله عليه السلام قال:«سألته عن سيرة المهدي کيف سيرته؟قال:يصنع ما صنع رسول الله صلي الله عليه وآله ….» (همان، ج52، ص352، ح108).

[102]. نشانه‌هايي از دولت موعود، ص231.

[103]. عن الاصبغ بن نباته، سمعت عليا يقول صلي الله عليه وآله : «کاني بالعجم فساطيطهم في مسجد الکوفه يعلمون الناس القرآن کما أنزل» (ارشاد، ص 365؛ نور الثقلين، ج 5، ص 27.

[104]. پيشين، ص232.

[105]. «… و يذهب الزنا و شرب الخمر، و يذهب الربا و يقبل الناس علي العبادات و الشرع و الديانه، و الصلوة في الجماعات… و لا يبقي‏من يبغض اهل البيت عليه السلام » (صافي، منتخب الاثر، ص474).

[106]. عن اميرالمومنين عليه السلام : «اذا قام قائمنا… لذهبت الشحنا من قلوب العباد» (بحارالانوار، ج52، ص316، ح11و ج10، ص104؛ خصال، ج2، ص541؛ سليمان، يوم الإخلاص، ص290).

[107]. عن النبي صلي الله عليه وآله : «اذا خرج المهدي عجل الله تعلي فرج الشريف القي الله الغني في‌قلوب العباد حتي يقول المهدي: من يريد المال؟ ولاياتيه أحد » (ابن طاوس، ملاحم، ص64؛ احقاق الحق، ج13، ص 186).

[108]. نشانه‌هايي از دولت موعود عجل الله تعلي فرج الشريف ، ص235.

[109]. قال رسول الله صلي الله عليه وآله : ابشرکم بالمهدي… قال: و يملا الله قلوب امّة محمد صلي الله عليه وآله غني و يسعهم عدله حتي يأمر منادياً فينادي فيقول من له في مال حاجة؟ فما يقوم من الناس الا رجل فيقول: ائت السدان يعني الخازن فقل له: ان المهدي يأمرک أن تعطيني مالا فيقول له: احث حتي اذا جعله في حجره و ابرزه ندم فيقول: کنت أ جشع امّة محمد نفساً او عجز عني ما وسعهم قال: فيردّه فلا يقبل منه فيقال له: اِنّا لاناخذ شيئاً اعطيناه… » (نورالله حسيني مرعشي تستري، احقاق الحق، ج 13، ص146؛ مؤمن شبلنجي، نور الابصار، ص 171).

[110]. پيشين، ص237.

[111]. «رجال لاينا مون الليل لهم دوي من صلاتهم کدوّي النحل يبيتون قياماً علي اطرافهم، و يصبحون علي خيولهم، رهبان بالليل ليوث بالنهار…» (بحار، ج 52، ص 308، ح82؛نعيم ابن حماد المروزي، الفتن، ص213).

[112]. عن بريد عجلي قال: قيل لابي جعفر عليه السلام : «… اذا قام القائم، جاءت المزامله و ياتي الرجل الي كيس اخيه فيأ خذ حاجته و لا يمنعه» (همان، ج 52 ص 372، ح164).

[113]. «… و يذهب الزنا و شرب الخمر، و يذهب الربا و يقبل الناس علي العبادات و الشرع و الديانه، و الصلوة في الجماعات… و لا يبقي‏من يبغض اهل البيت عليه السلام » (صافي، منتخب‌الا ثر، ص474).

عن النبي صلي الله عليه وآله «….حتي تسير المراتان، لا تخشيان جورا» المعجم الکبير، ج8، ص179؛ودر روايت ديگر ابوجعفر عليه السلام «….وحتي تخرج العجوز الضعيفه من المشرق تريد المغرب ولا ينها ها احد…» (بحار، ج52، ص345؛ منتخب الاثر، ص308).

[114]. قال قتاده: «المهدي خير الناس… و يأمن الارض، حتي أن المرأة لتحج في خمس نسوة و ما معهن رجل، لاتتقي شيئاً». (ابن طاووس، ملاحم، ص 69؛ نشانه‌هايي از دولت موعود، ص 245).

[115]. قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «…. و يعدل بين الناس حتي ترعي الشاة مع الذئب في موضع واحد و تلعب الصبيان والعقرب، ولا يضرهم ويذهب الشر و يبقي الخير…» (طبسي، ص 241؛ حيدر کاظمي، بشارة الاسلام، ص262.

[116]. عن ابي جعفر عليه السلام: «و يخرج المهدي… فلا يترک…. ولامظلمة لأحد من الناس الا ردّها» (بحارالانوار، ج 52، ص 224).

[117]. محمدتقي موسوي، مكيال المكارم، مترجم سيدمهدي حائري قزويني، ص189، قم، ناشر ايران نگين، 1381.

[118]. روي علي بن عقبة عن أبيه، قال: «اذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع في ايامه الجور، وامنت به السبل و… » (منتخب‌الاثر، ص379؛ بحارالانوار، ج52، ص 328؛ ارشاد، ص 364؛ ميرجهاني، نوائب الدهور، ج3، ص418).

[119]. «أبشرکم بالمهدي يملا الارض قسطاً کماملئت جوراً وظلماً يرضي عنه سکان السماء والارض و يقسم المال صحاحاً فقال رجل ما معني صحاحاً فقال بالسويه بين الناس….» (مؤمن شبلنجي، نورالابصار، ص171؛ علي کوراني، معجم احاديث الامام المهدي، ج4، ص77).